



Ac

در باره  
شرایط عینی انقلاب

ON THE OBJECTIVE  
CONDITIONS OF REVOLUTION

آبان ۱۳۵۷ خورشیدی

## مقدمه

در شرایطی که جنبش انقلابی خلق ما هر روز  
اوجگیری نوینی یافته و با کسب دستاوردهای تازه تر  
رشد و اعتلا می یابد، انقلابیون وظیفه دارند هم خود  
را بیش از پیش مصروف تجزیه و تحلیل از اوضاع  
و احوال جنبش چه در زمینه اقتصادی-اجتماعی و  
چه در زمینه های سیاسی-ارائه برنامه ها و شعار-  
های صحیح و لازم-بنمایند و فعالیت های انقلابی  
خود را بر مبنای این تحلیل ها انجام دهند. با  
اینحال مطالب جزوه ای که پیش روی شماست، هر چند  
در خدمت حل مسایل جنبش کنونی قرار دارد، ولی  
موضوعات مورد بحث آن مربوط به مسایل مطروحه در  
گذشته ( نظرات رفیق جزنی ) می باشد که تاکنون  
مورد تجزیه و تحلیل واقع نگشته است. امروز بدلیل  
آنکه مسایل فوق در قالب سازمان ما عرضه شده و در

عرصه پراتیک اجتماعی تاثیرات خود را بجای خواهد گذاشت، ناچاراً برخورد به آنها الزام آور بوده و برای ما نقش پیش شرط در پاسخگویی به مسایل حاد و مبهم جنبش را ایفا می نماید.

ضربات سال ۵۵ بر بیکر سازمان ما و اثرات ناشی از آن نمی توانست دشواریهایی در پی خود نداشته باشد. چنانچه ارتباط سازمانی که بین ما و رفقای دیگر بمدت طولانی قطع شده بود، صرف نظر از بررسی حدود فعالیت و پی گیری هر دو طرف در وصل آن (بکار بردن تمامی تلاش ها، یا کم کاری و بی توجهی ...) هم اینک موقعیت پیچیده ای بوجود آورده است. ما با شرایطی مواجه هستیم که از یکطرف تجدید نظر رفقای ما در نظریات گذشته سازمان و حاکم گردانیدن نظرات رفیق جزنی بر آن، وظیفه آشکار ساختن نادرستی نظرات رفیق جزنی و مسئولیت تقویت و اعتلای نظرات صحیح گذشته سازمان را هر چه بیشتر بعنوان ضرورتی انقلابی، برای ما روشن می سازد و از طرف دیگر از آنجا که در مقابل

عمل انجام شده قرار گرفته ایم، هرگونه کوشش در شکافتن نظرات رفقا جزنی و احمدزاده لاجرم می بایست چارچوب های تشکیلاتی را پاره کرده و مسایلی را که بدلیل اعلام علنی قبلی آنها، دیگر مسائل درون تشکیلاتی نبوده بلکه متعلق به تمام نیروهای جنبش می باشد، در معرض قضاوت و تجزیه و تحلیل عموم قرار بدهد. البته ما بدین امر واقفیم که طرح اختلافات نظری در سطح خارج از تشکیلات، برای اپورتونیستهای مغرض، مستمسکی برای ترویج عقاید انحرافی خود بر علیه سازمان ما بدست خواهد داد. ولی باین امر نیز ایمان راسخ داریم که امروز عدم پاسخگویی به ضرورت ها و مسئولیت های انقلابی که در مقابل داریم، فردا مهلت بیشتری را نصیب اپورتونیست های همواره در کمین، خواهد نمود.

در حال حاضر علیرغم گذشت مدت نسبتاً طولانی از اعلام مواضع جدید و وصل ارتباط سازمانی، بععلت موانع و مشکلات موجود، امکان بحث های گسترده درون تشکیلاتی بین ما بوجود نیامده است. ولی

همانطور که گفته شد، با اعتقاد ما این بحث‌ها تنها متعلق به کادرهای سازمان نیست بلکه بدلیل طرح قبلی آنها در سطح جنبش و بخصوص به دلیل اینکه نظرات رفیق احمدزاده و پویان از پشیمانانه سالها مبارزه در خون و آتش بهترین فرزندان خلق برخوردار بوده و اساس تئوریک جنبش نوین انقلابی خلقمان است، متعلق به همه نیروهای جنبش می‌باشد و نباید از سطح بحث عمومی جنبش خارج شده و در حصار تشکیلاتی قرار گیرند. اکفای به بحث‌های درون تشکیلاتی، معنایی جز متوقف ساختن تبلیغ و ترویج نظرات گذشته سازمان و تقویت نظرات جدید ندارد. در حالیکه نظرات جدید اگر شکافته شوند، مغایر بودن آنها با نظرات سازمان آشکار شده و روشن خواهد گردید که این نقطه نظرات نمی‌تواند، نظرات سازمانی چون سازمان "چریکهای فدائیی خلق ایران" باشند.

سکوت ما در سطح جنبش، جایی که با شهادت اکثریت رفقا، مسئولیت تقویت و اعتلای نظرات گذشته

سازمان بردوش ما که از سالهای اول تشکیل و فعالیت‌های سازمان در آن مبارزه کرده ایم، قرار دارد. و جائیکه رفقای دیگر سازمان با رد نظرات رفیق احمدزاده، به تبلیغ و ترویج نظرات رفیق جزنی در سطح جنبش می‌پردازند، نمی‌تواند در جهت منافع تشکیلات و منافع جنبش قرار گیرد. بگذار آنچه که دیروز در سطح عام جنبش مطرح بود امروز با بندهای غیرلازم تشکیلاتی، آنرا از دسترس نیروها، خارج نسازیم. بگذار مسایل عام جنبش را در حصارهای تشکیلاتی حل و فصل نکنیم. بگذار قبل از اینکه نتایج بحث‌ها بدست آید و آنرا به توده‌ها اعلام نمائیم، شرایطی ایجاد کنیم که کلیه نیروهای صادق جنبش در جریان این بحث‌ها قرار گیرند. بدین ترتیب مسلماً نیروهای صادق با احساس انقلابی در آشکار ساختن درستی یا نادرستی نظر خاص، سازمان ما را از کمک‌های خود برخوردار خواهند نمود و به حل مسایل گوناگونی جنبش در این رابطه یاری خواهند رسانند.

کوشش ما بر آنست که از طرفی نظرات تدوین شده خود را در اختیار نیروهای جنبش قرار دهیم و از طرف دیگر با رفقای سازمان به بحث بنشینیم و امید داریم که در این پروسه با رفقای خود به وحدت نظر برسیم. امیدواری ما از اینروست که عملکردهای اخیر رفقا را در مجموع متایر با گذشته سازمان نمی بینیم. با اعتقاد ما، رفقا علیرغم ادعای اینکه نظرات رفیق جزنی را رهنمون فعالیت های خود ساخته اند، همچنان ملهم از نظرات گذشته و با نیروگیری از آن نظرات به فعالیت انقلابی ادامه میدهند.

با اینحال اعتقاد این رفقا به نظرات رفیق جزنی نمی تواند تاثیرات خود را بجای نگذارد و چنین وضعی نمی تواند مدت طولانی طی طریق کند. در پیوند قرار نگرفتن تئوری و عمل و یا حتی در تضاد قرار گرفتن ایند و بالاخره نتایج خود را بیار می آورد. کوشش در بکارگیری مارکسیسم-لنینیسم خلاق و صداقت و تعهد انقلابی در قبال توده های

زحمتکش و قهرمانان، تضمینی است که بتوانیم رسالتی را که سازمان ما در جنبش کمونیستی ایران بردوش دارد، همچنان حفظ و پا برجا نگاه داریم.

در اعتقاد و استحکام جنبش  
 کمونیستی ایران بکوشیم.  
 نابود باد رژیم دیکتاتوری  
 وابسته با امپریالیسم شاه.

با ایمان به پیروزی راهمان  
 محمد حرمتی پور - اشرف دهقانی

\* از آنجا که دشمن بدروغ رفیق محمد حرمتی پور را در درگیری مهرآباد (تابستان ۵۵) تهران شهید معرفی کرده بود، اعلام اسم رفیق را ضروری تشخیص دادیم.

از زمانی که رفقا نظریات رفیق جزنی را رکن اساسی فعالیت‌های سازمان شمرده، به مقابله با نقطه نظرات رفیق احمدزاده برخاسته‌اند، تا آنجا که ارج‌گذاری رفقای اولیه سازمان را نسبت به نظرات رفیق احمدزاده (اساس تئوریک جنبش مسلحانه دانستن "مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک" (۱) را نادرست تلقی نموده‌اند، برخورد و تعمق در نظرات رفقا جزنی و احمدزاده بیش از پیش اهمیت کسب کرده است. شك نیست که همواره تئوری در عرصه مبارزه حیات می‌گیرد و زمینه اجتماعی مییابد، از این رو امروز که به گفته رفقا تئوری‌های رفیق احمدزاده از پراتیک مبارزاتی سازمان خارج می‌گردد و نظرات رفیق

(۱) - در صفحات بعدی به جای "مبارزه مسلحانه، هم استراتژی، هم تاکتیک" بطور اختصار "م. م. ا. ت" خواهد آمد.

جزنی جایگزین آن میشود، برخورد به این دو نقطه نظر برخورد به دو تئوری صرف نیست، برخورد به تئوری‌هایی است که در پراتیک مشخص زمینه اجتماعی یافته و در قالب عمده ترین سازمان جنبش یعنی سازمان ما عرضه میشود. از این رو نه تنها در مقابل ما که سالها با اعتقاد و ایمان به درستی نظرات سازمان در درون آن مبارزه کرده ایم، وظیفه تعمق و بررسی مجدد این نقطه نظرات قرار میگیرد، بلکه کیه پویندگان صدیق انقلاب برای اینکه بتوانند بنحو کاملاً مسئول در خدمت تحقق آرمانهای طبقه کارگر ایران قرار گیرند، باید این وظیفه را در مقابل خویش قرار دهند.

هر چند از برداشتهای رفقا و همچنین از نوشته‌های خود رفیق جزنی، اظهارنظرهای تعصب آمیز سر برآورده که به حیثیت انقلابی رفیق احمدزاده لطمه وارد می‌آورد، و اگر چه برای پایان بخشیدن به اینگونه اظهارنظرها، ضروری است به برداشتهای رفقای خودمان برخورد شود، لیکن آنچه در درجه

اول در مقابل ما قرار دارد، پرداختن به اصل موضوع است از این رو بعد ها سعی می‌کنیم به "۱۹ بهمن" شماره ۴ و ۷ برخورد نمائیم و به این موضوع ها نیز اشاره کنیم .

از آنجا که رفقا و همچنین رفیق جزئی اساس انتقادات خود را به نظرات رفیق احمدزاده به تحلیل رفیق از شرایط عینی انقلاب و اعتقاد وی به وجود این شرایط در ایران قرار داده اند، ما نیز مطلب خود را از همین جا شروع میکنیم .

لازم به تذکر است که برخورد رفیق جزئی در این مورد بصورت برخوردی جدی و همه جانبه با مساله نیست . رفیق با نقل بقول خود "فرمولی" از لنین، ادعای رفیق احمدزاده را در مورد وجود شرایط عینی انقلاب در ایران، رد مینماید . بدون آنکه دلایل "م.م.ا.ت." را در این مورد که قسمت عمده کتاب را تشکیل میدهد، مورد توجه عمیق قرار دهد . رفیق جزئی آنطور با مساله برخورد میکند که گویی تمام "انحرافات" از عدم آگاهی به فرمول لنین و یا از

بی توجهی نسبت به آن ناشی شده است و نه تنها خود احمدزاده به این فرمول آگاهی نداشته، یا به آن بی توجه بوده است، بلکه بمدت سه سال "۲۹۱" تمام رفقای سازمان و همین طور اکثریت قریب به اتفاق اپوزیسیون ایران نیز چنان بوده اند (اعم از مخالفین و موافقین مشی مسلحانه) . این موضوع عجیبی است ولی عجیب تر از آن برخورد کسانی است که سالها به وجود شرایط عینی انقلاب تاکید کرده و چه بسا در مقام پاسخگوئی به خزعبلات حزب توده و دیگران از آن

۱- از آغاز مبارزه مسلحانه تا نوشته شدن " چگونه مبارزه مسلحانه توده ای میشود " یعنی در سال ۱۳۵۲ .

۲- در واقع بجای سه سال باید گفت ۶ سال یعنی از آغاز مبارزه مسلحانه تا اوائل سال ۱۳۵۶ که رفقای سازمان بآن مساله توجه نموده اند و علیرغم وجود کتاب " چگونه مبارزه مسلحانه توده ای میشود " در دسترس رفقای شهید و جنبش .

دفاع می نموده اند . این افراد که اینک با اعلام مواضع جدید سازمان تسخیر شده و مخالف نظریات گذشته خود گشته اند ، حتی بخویشتن نیز نمی توانند پاسخ دهند که بچه دلیل درست بعد از اعلام مواضع سازمان به نظریات رفیق جزئی " پی " بردند . در حقیقت غیر از این نیست که این افراد یا گرفتار اپورتونیسیم اند یا لیبرالیزم . یا بهر سو که نسیم آید خم میشوند و یا پی قیدی آنرا از هرگونه تفکری باز داشته است . مسلماً حساب آندسته از رفقای که در گذشته توجه لازم را بمساله مورد بحث چه در نوشته رفیق احمدزاده و چه در نوشته های لنین نداشته اند جداست البته در اینجا بحث ما بررسی نحوه برخورد های گوناگون نیست . بلکه هدف عطف توجه رفقا باین موضوع است که آیا مسئولیت انقلابی ما که عمده ترین سازمان جنبش کمونیستی بوده و از احترام انقلابی برخورداریم ، ما را مجاز میدارد که این چنین ساده اندیشانه به مسایل جنبش برخورد نمائیم و آیا اصولاً عدم آگاهی نسبت به فقدان یا وجود

شرایط عینی انقلاب چه تاثیری در پراتیک اجتماعی ما در حال حاضر و یا در آینده میتواند بگذارد ؟ و چرا نمیتوانیم بسهولت از کار این موضوع بگذریم . ما نتوانستیم به فرمولی که رفیق جزئی از جلد ۲۹ صفحه ۲۱۴ آثار لنین در کتاب خود نقل نموده و با استناد به آن وجود شرایط عینی انقلاب را در ایران نفی مینماید ، دسترسی پیدا کنیم ولی نتوانستیم مطلب مشابه آنرا از کلیات لنین جلد ۲۱ در بیاوریم ، همچنین مطلبی که لنین در کتاب " چپ روی ، بیماری کودک " مطرح میسازد ، گملا در حوال موضوع مورد نظر است . شاید تعجب آور باشد اگر بگوییم هیچکدام از این گفته های لنین ، آن برداشتی را که رفیق جزئی از جلد ۲۹ لنین بیان میکند ، بدست نمی دهد . ( نقل قولها در آخر مطلب آورده خواهد شد ) بی شک کاوش در فرمولها و مقایسه این فرمول با آن فرمول گرهی از کار نخواهد گشود . اصولاً انقلابیون گفته های داهیانه رهبران انقلاب پرولتاریائی رانه تنها باید با توجه به شرایط مشخص تاریخی و اقتصادی - اجتماعی مورد نظر قرار



دهند، بلکه اساساً نه خود فرمولها را بلکه روح زنده این سخنان را که بی ارتباط به درک شرایط مشخص طرح آنها نیستند، باید مورد تعمق قرار دهند و این چیزی است که متاسفانه رفیق جزئی در برخورد به این فرمول آنها مورد غفلت قرار می دهد .

مارکسیست ها در تحلیل کلیه زمینه های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی . . . جامعه اساس را بر بنیادی - ترین تضادها که تعیین کننده چگونگی حرکت کلیه پدیده های متفاوت و در عین حال مربوط بهم آن جامعه است، قرار می دهند . این نحوه برخورد به جامعه و پدیده های درون آن که با دیدی ماتریالیستی و با روش دیالکتیکی صورت می گیرد، مارکسیست ها را از غیر مارکسیست ها جدا میسازد . از دیدگاه ماتریالیسم تاریخی، تضاد بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی اساس حرکت يك جامعه بشمار میرود . کلیه پدیده های گوناگون در جوامع مختلف، میزان رشد یا عقب ماندگی تکلیک پائین یا بالا بودن سطح فرهنگ، فلسفه و علوم دیگر و از همه

مهمتر شدت و ضعف مبارزه طبقاتی همگی معلول رشد این تضاد می باشند، در عین حال که خود در رشد آن تاثیر میگذارند .

اگر سیستم معینی مثل سرمایه داری را در نظر بگیریم و بخواهیم از دیدگاه فوق کیفیت مبارزه طبقاتی را در آن مورد بررسی قرار دهیم، خواهیم دید که در دوران شکوفائی این سیستم، مبارزه پرولتاریا و اقشار زحمتکش دیگر با بورژوازی در سطح نازل سی سیر میکند . بتدریج که سیستم پیشرفت می کند یا به زبان دیگر هنگامی که تضاد بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی بتدریج رشد مینماید انعکاس رشد این تضاد زیربنائی در روستا موجب تشدید مبارزه طبقاتی میگردد .

" پرولتاریا مراحل گوناگون رشد و تکامل رامی - پیماید، مبارزه اش بر ضد بورژوازی موازی با زندگی اش آغاز می گردد . " در ابتدا کارگران فرد فرد مبارزه میکنند . بعد ها کارگران يك کارخانه و آنگاه کارگران يك رشته از صنایع در يك ناحیه بر ضد فلان

بورژوازی که آنان را مستقیماً استثمار مینماید، آغاز مبارزه می نمایند. — در نتیجه ترقی صنایع نه تنها تعداد پرولتاریا افزایش مییابد بلکه پرولتاریا بصورت توده بزرگی گرد آمده نیرویش فزونی می گیرد. این نیرو را بهتر حس میکند به نسبتی که استعمال ماشین بطور روزافزونی اختلاف کار را از میان میبرد و تقریباً مزد کار همه را بطور مساوی تا میزان نازلی سقوط می دهد، بهمان نسبت مصالح و شرایط زندگی پرولتاریا نیز بیش از پیش همانند و یکسان می شود. " کارگران در آغاز کار بر ضد بورژوازی دست به ائتلاف می زنند (اتحادیه های کارگری) و برای دفاع از مزد و نیروی کار خود مشترکاً عمل مینمایند و حتی جمعیت های دائمی تشکیل میدهند تا در صورت تصادم های احتمالی بتوانند وسائل معیشت خویش را تامین کنند. در برخی نقاط مبارزه جنبه شورش بخود میگیرد. گاه گاه کارگران پیروز میشوند و لسی این پیروزیها، گذرنده است. نتیجه واقعی مبارزه آنان کامیابی بلاواسطه آنان نیست، بلکه

اتحاد کارگران است، که همواره در حال تضییع است. رشد مداوم وسایل ارتباط که محصول صنایع بزرگ است، کارگران نواحی گوناگون را به یکدیگر مربوط میسازد و در این امر به وی مساعدت مینماید. تنها این رابطه لازم است، تا تمام کانونهای مبارزه محلی را که در همه جا دارای یک خصیلت واحد است، بصورت یک مبارزه طبقاتی و منی متمرکز سازد. هر مبارزه طبقاتی هم خود یک مبارزه سیاسی است. " نقل از مانیفست حزب کمونیست ص ۶۱ - ۶۸ - ۷۰ - ۷۱ تاکیدها همه جا از ماست.

همانطور که مشاهده می کنیم مارکس و انگلس در این اثر درخشان خود، رشد مبارزه طبقاتی را در سیستم سرمایه داری و بطور کلی قانون تکامل اجتماعی را که در آخرین تحلیل وابسته به تغییرات زیربنائی است، آشکار می سازند. ما از این نظر نقل قول های فوق را ذکر نمودیم که نشان دهیم نه تنها روند مبارزه پرولتاریا از دوره های حقیضی گذشته و کم کم رشد و گسترش یافته و بدوران اوج گیری

رسیده است، بلکه این مبارزات متناظر با رشد و گسترش صنعت بطور کلی ثمره تغییراتی بوده است که در ساخت زیربنائی جامعه صورت می گیرد. مسلماً با نگرشی دیالکتیکی این تغییرات، این رشد تدریجی تضادها چه در زیر بنا بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی و چه انعکاس آن در رومنا بین پرولتاریا و بورژوازی مسیر یکواخت را تا ابدیت نمی پیمایند. بالاخره آن لحظه دیالکتیکی جهش فرا میرسد و قانون مسلم تبدیل تغییرات کمی به کیفی در اینجا نیز صحت خود را اثبات میکند. قبل از اینکه بسـ تشریح چگونگی این تبدیل بپردازیم لازم می بینیم کمی در اینجا مکت نمائیم و ببینیم مبارزه طبقاتی پرولتاریا و پیشاهنگ انقلابی چه پروسه ای را در این مرحله از سر می گذارند و پیشاهنگ در هر مرحله تاریخی چه وظایفی بر دوش دارد.

انگلس در کتاب "تکامل سوسیالیزم از تخیل تا علم" بطور کلی بوجود آمدن سوسیالیزم علمی را چنین بیان می کند "محتوی سوسیالیزم جدید در درجه اول

محصول بینشی است که در یکسو بر پایه تضادهای طبقاتی حاکم در جامعه امروز، تضاد بین صاحبان تولید و آنها که فاقد همه چیزند، یعنی میان سرمایه داران و مزدوران و از سوی دیگر بر پایه هرج و مرج حاکم بر تولید قرار دارد. ولی از نظرشکی تئوریک در آغاز بعنوان ادامه تکامل یافته و بظاهر منطقی آن اصولی بنظر می آید که روشنگران بزرگ قرن هیجدهم فرانسه مطرح کردند. . . . " او در این کتاب با تشریح زندگی سه اتویست بزرگ قرن هیجدهم، سن سیمون، فوریه، آون، که در مرحله معینی از تاریخ رشد سرمایه داری پدید آمدند، بیان میدارد که چرا این سه تن با وجودیکه تمام عمر خود را در خدمت طبقه کارگر و فقیرترین توده های زحمتکش صرف می کردند ولی هرگز قادر به تدوین تئوری علمی نگشتند انگلس موکداً خاطر نشان میسازد که " چگونه سطح نازل تولید سرمایه داری و وضع طبقاتی نابالغ تئوری های ناپخته را نیز ایجاب میکرد. " بنابراین اتفاقی نبود که با پیشرفت سرمایه داری در قرن نوزدهم

برجسته ترین دانشمندان و آموزگاران پرولتاریای جهان مارکس و انگلس با به عرصه نهادند و با تدوین تئوریهای انقلابی به رسالت تاریخی خویش بعنوان پیشگامان پرولتاریا با نبوغی بینظیر جواب دادند در این مرحله تاریخی گویه فعالیت های مارکس و انگلس از فعالیت های روزنامه نگاری تا تدوین تئوری های انقلابی، و یا تشکیل اولین " اتحادیه کمونیست ها"، آئینه تمام نمائی از وظائف و چگونگی عملکرد پیشاهنگ انقلابی را بدست می دهد. این دوره هرچند مرحله ابتدائی تکوین سرمایه داری نیست ولی بهر حال مرحله ایست که هنوز نیروهای مولده در تطابق با مناسبات تولیدی قرار دارند و مبارزه طبقاتی به اوج شدت خود نرسیده است.

وظیفه پیشاهنگ در این دوره کوشش در جهت ارتقاء آگاهی سیاسی توده ها، سازماندهی آنان در اتحادیه های کارگری، موسسات مختلف و ارگانهای سیاسی آماده کردن آنها برای نبرد قطعی هر چند که هنوز فاصله بسیاری با آن دارند، می باشد.

دیگر سخن عمده ترین وظیفه پیشاهنگ پرولتاری در این دوره ایجاد زمینه سازی تربیت و بسیج کارگران کمک به رشد مبارزات خود بخودی آنان است. با توجه به این امر که جهت اساسی تلاشهای پیشاهنگ همواره آماده سازی کارگران جهت نبرد قطعی برای تحقق بخشیدن به انقلابی است که پرولتاریا باید سیستم کهنه را از اساس دگرگون کرده و جامعه نوین سوسیالیستی را بنا نماید. از همین روست که کمونیست ها همواره سعی میکنند از همان ابتدا تشکیلات مستقل خود را بنا نهند. تاریخ گذشته نشان میدهد که در این دوره چگونه با یاری روشنفکران انقلابی، اتحادیه های کارگری نضج می گیرد، مطبوعات مختلف که هر یک بنحوی منعکس کننده منافع طبقاتی مختلف است پا بعرصه می گذارند و آنچه را که مارکس و انگلس در پاسخ به ضرورت های تاریخی به عالم بشریت عرضه می دارند، کاپیتال، آنتی دورینگ، مبارزه طبقاتی در فرانسه، فویرباخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان و ...

عالم را دگرگون می نمایند . و نبرد عظیم اندیشه در پهنه جهان بینی ایدئولوژیهای طبقات متخاصم در وسعتی گسترده در می گیرد . احزاب سوسیالیست پا به عرصه می گذارند ، اتحادیه کمونیست ها پدید می آید و بدین ترتیب پرولتاریا امکان می یابد به سلاح ایدئولوژیک خود مجهز شده و با تشکّل در ارگانهای خاص ، خود را برای انجام رسالت عظیم تاریخی نابودی طبقات استثمارگر و محو هرگونه استثمار انسان از انسان ، هرچه بیشتر آماده نماید .

لنین خصوصیات این دوره را بطور کلی چنین توصیف می کند " در باختر انقلابهای بورژوازی پایان رسیده است . خاور زمین هنوز بدان قدم نگذاشته است . باختر بمرحله تدارك " مسالمت آمیز " تخییرات آتی گام می گذارد . احزاب سوسیالیستی که در پایه سوسیالیستی هستند ، همه جا تاسیس میشوند و طرز استفاده از پارلمانتاریسم بورژوازی ، طرز ایجاد مطبوعات روزانه ، موسسات تربیتی ، اتحادیه های کارگری و شرکت های تعاونی خود را می آموزند " سه

منبع و سه جزء مارکسیسم .

در این دوره اپورتونیسیم خود را بدو شکّل متمایز می کند . بعلت عمدگی مبارزات " مسالمت آمیز " اپورتونیسیم راست در آن غرق میشود . قادر به درك جهت عمده و هدف نهائی این مبارزات نبوده و با جبن و ترس صلح اجتماعی ، یعنی صلح با برده داران ، چشم پوشی از مبارزه طبقاتی و غیره را تبلیغ میکند . در آستانه انقلاب ۱۹۰۵ روسیه این جماعت ترقی یافته و در شرایط جدید در پی طلب خواستهائی که " وعده نتایج محسوس میدهد " مشغول " بهمان مبارزه اقتصادی جنبه سیاسی دادن " میشوند . ولی اپورتونیسیم چپ که همواره از در دیگر وارد صحنه میشود در اینجا نیز با ابراز مخالفت سرسختانه با شیوه های رفرمیستی اپورتونیسیم راست ، ماسک انقلابی بخود زده و بانجا میرسد که منکر هرگونه مبارزات " مسالمت آمیز " میگردد . و دوره تدارك نیروها برای نبردهای عظیم را بمعنی چشم پوشی از این مبارزات تعبیر میکند . از همین

جاست که آوانتورسم با بمیدان میگد ارد . تاثیر این ماتریال فکری در شرایط دیگر، در شرایط روسیه، سوسیال رولوسیونرها را بوجود میآورد که ظاهرا با تکامل نظریات پیشینیا نشان سعی میکنند با ترور برگزیدگان حکومت به جنبش " خمود " کارگری روحی تازه دمیده و " برای تهییج " نهضت کارگری بآن يك " تكان قوی " بدهند . در شرایطی که جنبش کارگری از آنچنان رشد و گسترش برخوردار است که در حقیقت خود این جنبش روشنفکران انقلابی را تهییج نموده و تكان سختی بر آنها وارد میسازد .

بدین ترتیب اگر به بررسی خود در زمینه نمودارهای سیاسی آن دوره تاریخی جامعه سرمایه داری که هنوز تغییرات کمی در زیر بنا به تغییرات کیفی تبدیل نشده است، با تعمق و غور بیشتری ادامه دهیم با اعتراف دیگر باره به مقام پراج مارکسیسم بعنوان یگانه کلید کشف قوانین تکامل جامعه، در خواهیم یافت که نه تنها پیشاهنگ انقلابی پرولتاریا خود محصول دوره معینی از تکامل تاریخ است، حتی

اسلوب های انقلابی ای را هم که او جهت تحقق به آرمانهای والای پرولتاریا در دوره های معین بکار میگیرد، در ارتباط کاملا دیالکتیکی با ضرورت های مادی جامعه و در آخرین تحلیل بر اساس رشد بنیادی ترین تضاد جامعه ( نیروهای مولده با مناسبات تولیدی ) قرار دارد . در شرایطی که رشد تضاد نیروهای مولده با مناسبات تولیدی هنوز به حد نهائی خود نرسیده و در درون مناسبات موجود نیروهای مولده میدان رشد و گسترش دارند و از اینرو گذر به جامعه سوسیالیستی امکان پذیر نیست . آنچه در دستور روز انقلابیون قرار دارد، تدارك انقلاب و نه خود انقلاب است . از همینجاست که در میابیم چرا اسلوب های آوانتوریست ها در تاریخ محکوم به شکست بود و چرا این جماعت که شکیبائی کارآرام سیاسی در بین طبقه و شکیبائی کار تدارك انقلاب را با استفاده از کلیه امکانات علنی و غیر علنی که وجودشان را دیالکتیک خود شرایط تاریخی موجود ایجاب میکرد، نداشتند، از شکیبائی پرولتری بسیار فاصله گرفتند و

تجلی ماجراجویی خرد ه بورژوازی شدند . بنابراین در مرحله تدارك انقلاب که وجه مشخصه آن تطابق نیروهای مولده با مناسبات تولیدی و از این رو فقدان شرایط عینی انقلاب است همواره کار با شکیبایی پرولتری یعنی بکاربرد روش های " مسالمت آمیز " مبارزه و نه روش های تند انقلابی است . بیک معنا وظیفه انقلابیون در این دوره تدارك انقلاب و نه آغاز انقلاب است .<sup>۱</sup>

همانطور که نشان دادیم این حکم بر بنیان ضرورتها ی مادی تاریخی است . نه پیش دارد و نه پس . نه دانائی نبوغین پیشاهنگ و نه حماسه های قهرمانانه او

۱ - در اینجا انکار تدارك انقلاب در زمان وجود شرایط عینی انقلاب مطرح نیست . ما در صفحات بعد نشان خواهیم داد که این تدارك در شرایط های مختلف ( در زمان و مکانهای مختلف ) ویژگی های خاص بخود میگیرد .

هیچیک قادر به آفرینش شرایط عینی نخواهند بود و مبارزه مسلحانه پیشاهنگ در این مرحله معنای جز خودکشی سیاسی ندارد . چرا که نه قادر است تضاد های نابالغ توده ها را به مبارزه . بنابراین اگر در جامعه ای نیروهای مولده با مناسبات تولیدی در تطابق بوده و شرایط عینی انقلاب آماده نباشد، پیشاهنگ نه تنها نباید مبارزه مسلحانه را محسور تمام اشکال مبارزاتی قرار دهد، بلکه اصولاً مجاز نیست دست بسلاح ببرد . حتی اساساً حق دعوت توده ها به سرنگونی رژیم را ندارد و شعار " سرنگونی رژیم " نمی تواند در برنامه کار او قرار گیرد .<sup>۱</sup> این انجیزی است که تجربیات تاریخی مهر تائید بر آن

۱ - ما در صفحات قبل نشان دادیم که همواره جهت اساسی مبارزه پیشاهنگ هدایت و آماده سازی توده ها برای تسخیر قدرت سیاسی و نابودی سیستم کهنه است . ولی اینکار نابودی سیستم در مرحله تدارك در برنامه کار او قرار ندارد .

می‌گویند . بنابراین می‌بینیم مبارزه مسلحانه ما با  
انکار شرایط عینی انقلاب مفهوم درستی نمیتواند  
داشته باشد .

آیا در شرایط فرضی فقدان شرایط عینی انقلاب  
با توجه به باری که این مقوله تاریخی با خود حمل  
میکند، و بارها در آثار مارکس و انگلس مورد بحث  
قرار گرفته<sup>۱</sup> و رفیق احمدزاده نیز در تحلیل‌های

---

۱- مارکس در مبارزه طبقاتی در فرانسه این مفهوم  
را چنین بیان مینماید " با وجود این رونق اقتصادی  
عمومی که در آن نیروهای مولده جامعه بورژوازی باین  
حد وفور تکامل مییابند آن تکاملی که در درون روابط  
بورژوازی میسر است، هیچ صحبتی از يك انقلاب واقعی  
نمی‌تواند در میان باشد . چنین انقلابی فقط دردوران-  
های شدنی است که این دو عامل نیروهای مولده  
مدرن و اشکال تولیدی بورژوازی با یکدیگر به تضاد  
افتاده باشند . ( مبارزه طبقاتی در فرانسه صفحه ۶۱ )

خود همین موضوع را مد نظر دارد، کدام عامل  
روشنائی می‌تواند دلیل و توجیه گر عمل مسلحانه  
پیشاهنگ که طی آن صدها تن از بهترین و انقلابی-  
ترین فرزندان خلق به شهادت میرسند، باشد رفیق  
جزنی خیلی ساده، گوئی که با مساله پیش وپسا  
افتاده ای سروکار دارد، میگوید " برای آغاز مبارزه  
مسلحانه احتیاج به وجود شرایط عینی انقلاب نیست".  
چرا نیست؟ رفیق با چه دلایلی وجود آنرا غیر لازم  
میشمارد؟ اگر رفیق احمدزاده که تمامی پایه تحلیل  
خود را روی آن قرار میدهد مرتکب اشتباه شده است،  
اشتباهش کجاست و کدام دید غلط غیر مارکسیستی  
مبنای تحلیل او واقع گشته است؟ رفیق جزنی هیچ  
پاسخی برای این سئوالات ندارد و تنها اتکاء رفیق  
به همان فرمول لنین میباشد .

آیا وجود دیکتاتوری حتی خشن ترین و ارتجاعی-  
ترین نوع آن بخودی خود کافیهست که انقلابیون دست  
به مبارزه مسلحانه بزنند . بگذریم از اینکه بدون  
وجود شرایط عینی انقلاب چنین دیکتاتوری حتی قابل



تصور هم نیست. رفیق جزئی خود در کتاب "مسایل جنبش ضد استعماری و آزادی بخش خلق ایران" در مقابل نظر حزب توده که "در شرایط کنونی ایران با توجه به فقدان دموکراسی تنها راه موجود در مقابل نهضت راه قهرآمیز است ولی . . . . بعد از برخورد به این نظریات بدرستی می گوید " . . . بگذریم از این اشتباه فاحش که اساس انتخاب راه قهرآمیز — مسالمت آمیز را ناشی از وجود یا عدم دموکراسی بدانیم فقدان دموکراسی بخودی خود تعیین کننده خط مشی قهرآمیز نیست". صفحات ۳۴ - ۳۵

اگر سخنان رفیق جزئی را در نوشتجات اخیرش تأیید کنیم و بگوئیم "شرایط عینی انقلاب فراهم نیست، تضاد های طبقاتی از عمق کافی برخوردار نیستند؛ علت رکود سیاسی توده ها در گذشته و فقدان جنبش های خود بخودی وسیع ناشی از نابالغ بودن تضاد های آنهاست اولاً چنانچه تضاد ها رشد کرده بودند، خشن ترین دیکتاتورها هم قادر به سرکوبی مبارزات توده ها نمی بود، حال اگر این اصل را بپذیریم که

توده ها طبق قانونسندیهای تاریخی بر حسب شدت و ضعف تضاد های طبقاتی خود و متناسب با این تضاد ها به مبارزاتی از سطح پائین تا بالا دست خواهند زد چه این را نیز قبول داشته باشیم که فداکاری و دانائی پشاهنگ هر چقدر عظیم باشد، موجب تضاد های طبقاتی نمیتواند باشد و تنها به میزان محدودی رشد آنها را تسریع خواهد کرد، بسا توجه باینکه رفیق جزئی از یکطرف میگوید، دیکتاتوری نمیتواند بخودی خود تعیین کننده راه قهرآمیز باشد"۱ و از طرفی دیگر میگوید فقدان جنبش های خود بخودی وسیع همواره ناشی از نابالغ بودن تضاد های آنهاست و شرایط عینی انقلاب فراهم نیست. آیا با این وضع عجیب نیست که ما دست بمبارزه مسلحانه بزنیم؟ ساده تر بگوئیم آیا این ناشکیبائی غیر پرولتری نخواهد بود که در شرایط عدم رشد تضاد ها توقع فعال شدن

۱ - این موضوع در ۱۹ بهمن شماره ۳ صفحه ۵۱ از طرف رفیق تأکید شده .

آنها و روی آوری توده ها را مبارزه داشته باشیم .  
 مگر نه این است که ما باید با بیای رشد تضادهای  
 طبقاتی ، متناسب با حرکت توده ها گام برداریم .  
 در شرایطی که تضادهای توده ها هنوز بچنان درجه -  
 ای از رشد نرسیده است که دست به جنبش های  
 خود بخودی وسیع بزنند ، آیا ما با دست یازیدن به  
 سلاح نه یک قدم بلکه صد قدم از توده ها جلو  
 نیافتاده ایم . آیا سلاح دره عظیمی را بین ما و توده ها  
 ایجاد نمی کند ؟ توده ای که هنوز تضادهایش به  
 چنان درجه ای رشد نکرده است که آماده مبارزه  
 اقتصادی باشد ، بچه علت نباید با انقلابیون سلاح به  
 دست بعنوان دن کیشوت های بیگانه ننگرد ؟ و اگر  
 حسن تفاهم نشان دهد در نهایت به تحسین از  
 جانبازی ها و قهرمانیهای او اکتفا نکند ؟ آیا در چنین  
 صورتی حق با اپورتونیست های کوته بین و مغرض نیست  
 که مبارزه مسلحانه ما را جدا از توده نام می دهند ؟  
 آیا با انکار و یا ندیده انگاشتن همین شرایط عینی  
 انقلاب در کشور ما نیست که اپورتونیست ها با

تاکید بر این اصل درست دیکتاتوری نمیتواند قانون  
 علم تاریخی را تغییر دهد ، تنها شرایط مبارزه انقلاب -  
 بیون را دشوار میسازد - می کوشند ما را انقلابیون گریز  
 پا از شرایط دشوار معرفی کنند و جنبش مسلحانه  
 ایران را بی اعتبار سازند ؟ باین قسمت دوباره باز  
 خواهیم گشت تا با شکافتن این موضوع در آثار رفیق  
 جزنی و بر شمردن تناقضات موجود در این آثار که  
 وی بعلت عدم ارزیابی درست خود از شرایط عینی  
 انقلاب در ایران دچار آن میشود ، نشان دهیم چرا  
 رفیق احمدزاده برخلاف ادعای غیر صریح رفیق  
 جزنی درکی بسیار عمیق هم از انقلاب بطور کلی  
 و هم مبارزه مسلحانه ای که خود از جمله آغازگرانش  
 بوده ، داشته است .

اگر مطالب خود را از صفحات پیشین در مورد چگونگی روند تضادهای زیربنائی جامعه دنبال نمائیم، باینجا رسیده بودیم که تضاد بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی در یک جامعه (بطور مثال جامعه سرمایه داری) نمی تواند تا ابد به رشد تدریجی خود ادامه بدهد. بدیگر سخن تطابق، همگونی این اضداد که همواره گذرا و نسبی می باشد به مرحله تلاشی و اختلال در همبستگی و تطابق می رسد و در پروسه تغییر کیفی قرار می گیرد. هنگامی که این مرحله در روند رشد اساسی ترین تضاد جامعه آغاز شد، رشد علم و صنعت و همراه با آن افزایش تولید بحدی میرسد که بوجود آمدن جامعه سوسیالیستی کاملا امکان پذیر میگردد. یعنی دیگر جامعه سرمایه داری با مناسبات تولیدی مختص بخود قادر نیست رشد نیروهای مولده، رشد صنعت و علم،

افزایش تولید و . . . و رشد انعکاسات رونائسی ناشی از این رشد زیر بنا را تضمین نموده و شکوفاسازد. مناسبات تولیدی خود به زنجیری دست و پا گیر برای نیروهای مولده تبدیل شده و تضاد آیند و به تضاد می انجامد، بر اساس چنین پایه - ایست که از این زمان ببعد دوران انقلابهای اجتماعی فرا میرسد. مارکس میگوید ” نیروهای مولده مادی جامعه در پله معینی از تکامل خود با مناسبات تولیدی موجود و یا مناسبات مالکیت که فقط جنبه قضائی آنست و در داخل این مناسبات در ترقی و توسعه بوده اند، تضاد بهم میرسانند. این روابط که تا کنون یکی از صور تکامل نیروهای مولده بودند، حالا پایبندی برای آن میشوند. آنگاه دوران انقلاب اجتماعی پیش می آید. تخییرات اقتصادی کم و بیش آهسته یا سریع گیه مظاهر این اجتماع عظیم را در هم میریزند ” (نقل از تاریخ مختصر حزب کمونیست (بلشویک) شوروی ص ۲۰۳، تاکید ها از ماست). تکیه روی جملات فوق از این روست که

بار دیگر می‌کند آیا دآور شویم، آنچه اساس فراهم شدن شرایط عینی انقلاب بمفهوم اساسی ترین شرط امکان نابودی سیستم کهن و دخول در سیستم جدید است، همانا "تغییرات اقتصادی کم و بیش آهسته یا سریعی است که کلیه مظاهر این اجتماع عظیم را در هم میریزند". در هم ریختن "کلیه مظاهر این اجتماع عظیم" انبوه تحولات را در زمینه های قضائی، سیاسی، فرهنگی ... بدنبال داشته و موجی از مبارزات توده ها و اعتلای ایده های انقلابی و غیره را سبب میشود و در چنین شرایط از نظر عینی آماده ای برای انقلاب مسلما پیشاهنگ خود و اسلوب هایش نیز از طوفان این تحولات بدور نمانده و تغییر خواهند یافت. واضح است که در این مرحله دیگر عمده ترین فعالیت های پیشاهنگ ارتقاء آگاهی سیاسی طبقه و ... نمیتواند باشد چرا که او فرصت و امکان اینکار را در مدت طولانی فقدان شرایط عینی انقلاب انجام داده و اینک بطور نسبی طبقه کارگر را در ارگان های سیاسی و مبارزاتی و در حزب انقلابی بسیج نموده است.

آنچه باید در دستور کار پیشاهنگ در این مرحله قرار بگیرد، متقاعد ساختن توده ها و دعوت آنها برای تسخیر قدرت سیاسی و تحقق انقلاب است. تسریع شرایطی است که بشکله بشکله باروت توده ها منفجر گردد تا تضادی که مدتی مهنوعا برپا نگهداشته شده بود، متلاشی شده و انقلاب را همگان و بقول لنین آقای "استرووه" هم به رسمیت بشناسند.

۱- در مورد شرایط روسیه باید گفت با اینکه شرایط عینی انقلاب تقریبا از آخرین سالهای قرن ۱۹ در آنجا آماده بود ولی چون بدلیل عقب ماندگی جامعه، حزب انقلابی در آنزمان وجود نداشت، انقلابیون نه تنها مجبور بودند وظائف تدارک انقلاب را با کوشش در تشکیل حزب، و تامین رهبری آن انجام دهند، بلکه لازم بود آشکارا و عملا توده ها را برای تسخیر قدرت سیاسی دعوت نمایند، هم از این روست که "شعار سرنگونی تزارسم" که بلشویکها آنرا با شعارهای اقتصادی روز-مره توأم مینمودند، انقلابی ترین شعار ممکن و روح زنده و خلاق مارکسیسم بود.

مارکس پس از تشریح علل و چگونگی رسیدن دوران انقلابهای اجتماعی توجه ما را به دیالکتیک تحولات این دوران معطوف میدارد. " طی بررسی اینگونه تحولات لازمست همیشه تحولی را که در شرایط تولید اقتصادی بوجود میاید و با علوم طبیعی تطبیق میکند، از تحولات قضائی، سیاسی، مذهبی، ابداعی یا فلسفی خلاصه از گویه صورایدئولوژی که انسانها این اختلاف را در دایره آن درک نموده و با آن در پیکارند، تمیز داد" (نقل از تاریخ مختصر حزب کمونیست شوروی، تاکیدها از ماست). اولیین نکته ای که در اینجا لازم به تاکید میباشد این است که فرارسیدن دوران انقلابهای اجتماعی، بوجود آمدن شرایط عینی برای این نوع انقلابها را تحولات قضائی، سیاسی، مذهبی خبر نمیدهند. بلکه این تحولات در انطباق با علوم طبیعی قرار دارند و تنها با توجه به تخیرات اقتصادی باید بآن پی برد به عبارت دیگر از روی تحولات قضائی و سیاسی . . . . نمیتوان و نباید فرارسیدن شرایط عینی انقلاب

و دوران انقلابهای اجتماعی را تشخیص داد و بقول مارکس " همانطور که راجع به شخص منفردی نمیتوان بر حسب نظری که راجع به خودش دارد، قضاوت نمود، همانطور هم نمیتوان در باره چنین دوره تحولی نیز از روی فهم و شعور آن دوره قضاوت کرد." دومین نکته لازم به تاکید این است که فرارسیدن دوران انقلاب بمعنی درک آن از طرف توده ها و اقدام به حرکات بیسابقه و از جان گذشتگی جهت محو نظام حاکم نیست یا به سخن دیگر هنوز فراهم شدن شرایط عینی انقلاب برای تحقق آن کافی نیست. اگر به ژرفنای ماتریالیسم دیالکتیک نهفته در جملات مارکس توجه کافی مبذول داریم، خواهیم دید، اصولاً تحول در شرایط تولید اقتصادی جامعه پایه و اساس تحولات رونقائی جامعه است ولی این تحول بیک باره و بصورت ایستا صورت نمیگیرد، یا بعبارت دیگر اقتصاد، در عین حال که پایه و اساس رونق و موجود آنست ولی تنها عامل تاثیر بخش در رشد و تکامل رونق نیست. هر تخییری در هر یک از مظاهر جامعه

لاجرم تاثیر درد دیگری خواهد داشت. آن مظهر تاثیر گیرنده خود به درجه ای بالاتر از قبیل در آن دیگری تاثیر خواهد کرد باین ترتیب از امواج این حرکت دیالکتیکی، طوفانی پدید میاید که سیستم اقتصادی جامعه همراه با کلیه مظاهر کهنه و پوسیده مربوط به آن را در هم می کوبد، انگلس میگوید "وضع اقتصادی پایه است ولی عناصر مختلف رونا، شکهای سیاسی مبارزه طبقاتی و نتایج آن یعنی - نهادهایی که توسط طبقات پیروز بعد از یک جنگ موفق و غیره بنا میشود، شکهای قضائی و حتی انعکاس تمام این مبارزات بالفعل در مغز شرکت کنندگان، تئوریهای سیاسی - قضائی، فلسفی. نظریات دینی و انکشاف بیشتر آنها بس سیستمهای جزئی - نیز اثر خود را بر مسیر مبارزات تاریخی باقی می گذارند و در بسیاری موارد در تعیین شکل آنها نقش غالب را ایفا می کند. این عناصر همه روی یکدیگر اثر میگذارند و از میان این انبوه بی پایان تصادفات (یعنی اشیاء و حوادثی که

ارتباط درونی آنها آنقدر بعید و یا اثباتشان چنان غیرممکنست که میتوانیم آنها را غیر موجود یا قابل چشم پوشی بدانیم)، حرکت اقتصادی بالاخره ضرورت خود را اثبات می کند و اگر جز این می بود به کار گرفتن این تئوری در هر دورانی از تاریخ آسان تر از حل یک معادله درجه یک میشود" (نقل از نامه انگلس به جوزف بلوک . ۳۱ سپتامبر ۱۸۹۰) باین ترتیب ما در اینجا به آنچه را که بعد از تحول در شرایط تولید اقتصادی جامعه بنحو قابل رویت روی میدهد و به بحث ما مربوط است، نظری اجمالی می افکیم .

همانطور که می دانیم آنتاگونیسم موجود در ساخت زیربنائی در درجه نخست، موجب اختلال در امر تولید و مصرف میشود. "مکانیسم عملکرد این

۱ - آن اختلالی مورد نظر است که در دوران انقلاب بطور علاج ناپذیر دامنگیر جامعه میشود. در واقع بحرانهای دائم امپریالیسم مورد نظر است .

اختلال که ایجاد تورم و بیکاری در جامعه مینماید از طرفی مبارزات توده را گسترش میبخشد و از طرف دیگر تضادهای درونی طبقه حاکمه را رشد میدهد از طرفی طبقه حاکم برای گریز از عواقب رشد این تضاد، آنرا بصورت فشار و اختناق (یعنی فشار همه جانبه اقتصادی و سیاسی) روی توده ها سرشکن میکند و از طرف دیگر این سرشکنی، مبارزات عظیم توده ها را باعث شده که خود به سرافرازی آنها بدل میشود و سرافرازی خود نقش موثری در تشدید تضادهای درون طبقه حاکمه بازی می کند و... خود این مکانیسم در ارتباط با خویشتن امواجی از ایده های جدید خلق میکند، محفلها، گروهها و سازمانهای سیاسی، جمعیت های سیاسی - صنفی و غیره با اهداف و محتواهای نوین تکوین یافته و یا اشکال دیگری بخود میگیرند. ایده های جدید، مبارزات توده ها را شک می دهند و آنها را در سازمانهای وسیع سیاسی که خود محصول شکلی یافته این مبارزات اند، بسیج میکند.، تا این بار سازمانهای سیاسی

خود "ایده های جدید" را که دیگر همان ایده های قبلی نیست و ایده های جدیدتری است در وجود توده ها به حرکت مادی تاریخ بدل سازند. تا ایده های انقلابی توده ها را فراگیرند. توده ها به حرکات بیسابقه تاریخی دست بزنند و ایده ها آنان را چنان منقلب سازند که مرگ را تحقیر دارند و حاضر به از جان گذشتگی گردند و اینک که مکانیسم بحران در آن سوی دیگر در جانب طبقه حاکمه تضادهای درونی آنان را تشدید کرده و آخرین تدبیرها را بی رنگ ساخته است. دیگر نه پائینی ها می خواهند و نه بالایی ها می توانند. موقعیت کاملاً دگرگون شده است. وضع کاملاً انقلابی است. "۱"

۱ - باید توجه داشت که ما از مکانیسم فرا رسیدن موقعیت انقلابی، در شرایط ایده آل که پیشاهنگ امکان و توانائی تشکیکی توده ها را یافته است سخن می گوئیم. بطور کلی باید گفت در این مکانیسم پیشاهنگ نقش خود را بازی مینماید، ولی ممکنست تا

رونا از هر طرف شکاف برداشته، تاب مقاومت را از دست داده و دچار ضعف گردیده است. مردم خودشان بتوسط نمایندگان طبقات و گروههای گوناگون بساختن رونای جدیدی برای خود پرداخته اند. در لحظه معینی از تکامل بیهوده بودن رونا قدیمی بر همگان معلوم میشود (لنین، دو تاکیك سوسیال دموکراسی، تکیه از ماست). شاید بی مناسبت نباشد که در این مورد روی کلمات تاکید شده فوق مکتب نمائیم و بار دیگر خاطر نشان سازیم که "لحظه معینی از تکامل" بار سنگینی را با خود حمل مینماید. این بار از دو عامل زیربنائی و رونائیی تشکیل یافته. تحول در اقتصاد، تغییرات در سیاست، فرهنگ... را خبر داده و تغییرات در سیاست و فرهنگ... آنها (عدم تطابق نیروهای

بقیه پاورقی از صفحه قبل - فرا رسیدن این موقعیت هنوز قادر به شکل توده ها نشده باشد.

مولده با مناسبات تولیدی (رونا با زیربنا، ایده ها کهنه قدیمی با ایده های جدید را، بصور مختلف بر همگان معلوم ساخته است. بنابراین نه تنها بیهوده شدن رونای قدیمی، حتی علم و معرفت به آن نیز ضروری است، تا آن لحظه معین مفهوم گردد و از اینروست که لنین میگوید "بدون تخییر عقاید اکثریت، انقلاب ممکن نیست" (چپ روی، ص ۷۵۸، آثار منتخبه). اگر همواره تحول در پدیده ها احتیاج به دو شرط لازم و کافی دارد، اگر تخم مرغ بدون حواریت به جوجه تبدیل نخواهد شد و دانه در زمین بدون آب، گیاه به بار نخواهد آورد. برای انقلاب نیز هم برای وقوع آن و هم برای پیروزی این دو شرط ضروریست.

برای وقوع آن تنها تغییرات در زمینه های اقتصادی (زیربنائی) کافی نیست. بلکه تحول در گویه زمینه - های رونائی نیز لازم است. این تحولات تا بدانجا پیش میرود که بحران عمومی هم استثمار شوند و هم استثمار کنند را در بر می گیرد و موقعیتی میرسد که



توده ها نمی خواهند و حکومت نمی تواند . ( موقعیت انقلابی ) برای پیروزی انقلاب نیز نه تنها وجود بحران عمومی که همه را در بر میگیرد ، شرط اساسی و الزام آوری است ( موقعیت انقلابی ) ، بلکه بدون آمادگی توده ها برای مبارزه و فداکاری در استقرار سیستم جدید بدون يك حزب انقلابی که قادر بر هبری صحیح و همه جانبه توده ها باشد ( شرط ذهنی ) ، پیروزی انقلاب غیر ممکن است . باین ترتیب می توانیم بگوئیم شرط عینی یا شرط لازم برای پیروزی انقلاب رسیدن موقعیت انقلابی است و شرط ذهنی یا شرط کافی برای آن وجود حزب انقلابی با برنامه های صحیحی است و توده هائی که با از خود گذشتگی مبارزه می نمایند . از این روست که لنین همواره تاکید میکرد که وضع انقلابی بخودی خود راه به انقلاب نخواهد برد . چرا که برای هر تحولی همواره دو شرط لازم است . نه يك شرط . میبینیم چه تفاوت زیادی است بین مفهوم " شرایط عینی انقلاب " و " موقعیت انقلابی " . در حالیکه بلوغ

" شرایط عینی انقلاب " موقعیت انقلابی است ولی خود موقعیت انقلابی همان " شرایط عینی انقلاب " نیست .

آیا تعمق در خود فرمول لنین در يك يك کلماتی که او در تعریف این موقعیت بکار میگیرد ، کافی نبود تا رفیق جزنی و رفقای هم نظرش را به تشخیص این دو رهنمون گردد ؟ در نقل قولی که جزنی از لنین می آورد ، می خوانیم " طبقات زحمتکش باید زیر فشار قرار گیرند و فعالیت توده ها افزایش یابد . توده ها که در حالت مسالمت جویانه قرار گرفته بودند ، در دوره طولانی بر اثر عوامل محیط و فشار دستگانه حاکمه بسوی اقدام تاریخی بیسابقه رانده میشوند . " بایدی که در این جمله لنین بکار رفته کدام بایدی است ؟ این همان بایدی است که بعد از سرگرداندن دیالکتیک تکامل ( اختلال در امر تولید و مصرف و . . . ) بصورت جبر فشار بر توده ها درآمده است و توده ها را که با مبارزات روبه رشد و گسترش شان در حال مسالمت جویانه ( نه در حالت خمود و

رکود بلکه شکل مبارزه شان مسالمت جویانه بود ) ،  
 قرار داشتند در دوره طولانی در اثر عوامل محیط  
 ( محفلها ، گروهها ، سازمانهای سیاسی ، ایده های  
 جدید و جدید تر . . . ) بسوی اقدام تاریخی بیسابقه  
 رانده است . فکر می کنیم موضوع دیگر کاملاً روشن است  
 فرمول لنین برای تعیین موقعیت انقلابی " واقعیت  
 آشکار و غنای مارکسیستی خود را بر ما گشوده است .  
 اینجاست که واضح می شود چگونه به کاربرد فرمول  
 ونه روح زنده و خلاق آن ما را به کجراه خواهد  
 کشاند . چگونه ایجاد سردرگمی خواهد کرد . چگونه  
 لیبرالیسم را دامن خواهد زد و کار را به آنجا خواهد  
 کشاند که انقلابی کبیری چون جزئی مفهوم روشنی را که  
 احمدزاده از " شرایط عینی انقلاب " بیان میکند ،  
 جایگزین مفهومی که لنین از این عبارت برای پیروزی  
 انقلاب در نظر دارد ، بنماید و آنرا چنین نادرست  
 تفسیر کند که " کافیست ما با جانبازی و فداکاری  
 خود به رژیم حمله کنیم ، تا مردم پشت سر ما قرار گیرند "  
 ( ۱۹ بهمن شماره ۳ صفحه ۴۳ ، تکیه از ماست . ) و

کار را به آنجا خواهد کشاند ، البته موقعی که با  
 تعصب نیز توأم گردد ، که رفقای ما بی هیچگونه  
 زحمت در درك " م . م . ا . ت . " بدنبال سخن  
 رفیق جزئی جلوی " شرایط عینی " پرانتزی باز کنند  
 و بنویسند " یعنی توده ها آمادگی این را دارند که  
 به ندای پیشتاز مسلح پاسخ مثبت دهند " پیام  
 دانشجو شماره ۳ ، ( بمعنی اینکه فوری مسلح شوند ) .

امپریالیسم آنرا از دوره شکوفائی به دوره احتضار انداخت. شکوفائی دوران سرمایه داری باین معنی است که نیروهای مولده در درون این سیستم، امکان رشد و گسترش دارند و هنوز مناسبات تولیدی به پایبندی برای رشد نیروهای مولده تبدیل نشده است. صنعت، تکنیک و علم نسبتاً ارگانیک انکشاف می یابند و جامعه سریعاً در حال رشد می باشد. هنوز بورژوازی با کفایت به نیازهای اقتصادی و اجتماعی جامعه پاسخ میگوید. در این مرحله هر چند بحرانهای متناوب عارضه ای این سیستم گاه گاهی بساط جامعه را درهم ریخته و به خانه خرابی یک قشر و ثروتمندتر شدن قشر دیگر آهنگی سریعتر بخشیده و توده های زحمتکش را در زیر فشار بیشتری قرار میدهد، و در کل تجزیه طبقاتی را بدنبال دارد ولی این بحرانها بآن مرحله نرسیده اند که در بی خود بحرانهای عظیم اجتماعی و سیاسی ایجاد نمایند. در دوران امپریالیسم که سرمایه داری به بالاترین مرحله رشد خود و در عین حال وارد گندیدگی میزند، سطح بالای

## ” لنینیسم، مارکسیسم دوران امپریالیسم و عصر دیکتاتوری پرولتاریاست “

قبل از اینکه ارزیابی نادرست رفیق جزئی را از شرایط عینی انقلاب مورد بررسی مشخص قرار دهیم، لازم می بینیم کمی روی این حقیقت مکث نمائیم که چرا لنینیسم، مارکسیسم دوران امپریالیسم و عصر دیکتاتوری پرولتاریاست. شکی نیست که انقلاب کبیر سو - سیالیستی شوروی و انقلابات دیگری که بعداً بر پایه آموزش های لنین صورت گرفت، غنای عظیم این آموزش ها را آشکار نمودند. و از نظر تئوریک نیز اصول اساسی لنینیسم، بارها و بارها از طرف انقلاب - بیمن مورد تاکید قرار گرفته است لذا آنچه در اینجا مورد نظر ماست، اشاره و تاکید به بعضی اصول علم آنست که در ارتباط مشخص با بحث ما قرار دارد. می دانیم وارد شدن سرمایه داری به مرحله

رشد تکیک فزونی تولید و لزوم انکشاف هر چه بیشتر نیروهای مولده استقرار جامعه سوسیالیستی را هم ممکن و هم اجتناب ناپذیر میسازد، ولی مناسبات سرمایه داری همچون سدی در مقابل این ضرورت تاریخی قرار گرفته و از رشد سریع تکیک و . . . جلوگیری میکند. در کتاب اصول لنینیسم استالین عمدتاً از سه تضاد مهم که با رشد سرمایه داری به مرحله امپریالیسم، آنرا بدوران احتضار و طفیلی گری انداخته است، اسم می برد. " ۱- تضاد کار و سرمایه در کشورهای متروپل که با پیدایش تراستها سندیکاها، انحصاری، بانکها، الیکارشی مالی، آنرا بغایت رشد خود رسانده است. ۲- تضاد بین دستجات مختلف مالی و دول امپریالیستی ضمن مبارزه برای بدست آوردن سرچشمه های مواد خام و خاک دیگران " (امروز علاوه بر آن مکیدن ارزش های اضافی از طریق بنوعی " صنعتی کردن " این کشورهای وابسته ) " ۳- تضاد بین یک مشت ملل حکمفرمای " متمدن " و صدها میلیون نفر از اهالی مستعمراتی و غیر مستقل دنیا."

استالین با تاکید و شکافتن این تضادها و تشریح نظریات لنین در مورد امپریالیسم که دیگر سیستم خاص یک کشور نبوده بلکه یک سیستم جهانی است، نشان میدهد که چگونه امپریالیسم مساله انقلاب پرولتار-یائی را به مساله عملی و برنامه روز تبدیل کرده است. چگونه مرکز انقلاب از کشورهایی که نیروهای مولده بیشتر از همه در آنجا رشد یافته اند، به کشورهای منتقل شده که با وجود عقب ماندگی اقتصادیشان معینا گره گاه تضادهای امپریالیستی و تضادهای درونی جامعه خود می باشند. بدین ترتیب با تاکید بر آموزش های لنین نشان میدهد، با ورود سرمایه داری به مرحله امپریالیسم، دوران انقلابهای پرولتری جهان آغاز شده است. " امپریالیسم آستانه انقلاب سوسیالیستی است." استالین می گوید " سابقا معمول بود در باب وجود یا عدم وجود شرایط عینی انقلاب پرولتاریائی، در کشورهای جداگانه یا دقیقتر بگوئیم در فلان یا بهمان کشور مرقی گفتگو شود ولی حالا این نظریه دیگر غیر کافی است. اکنون لازمست در باب

وجود شرایط عینی انقلاب در تمام سیستم اقتصاد امپریالیستی جهانی بشکل يك مجموعه واحدی صحبت نمود و ضمناً باید گفت هرگاه این سیستم بطور کلی و یا بعبارت صحیحتر - چونکه این سیستم بطور کلی برای انقلاب رسیده و آماده شده است، وجود بعضی از ممالک در زمره این سیستم که ترقی صنعتی شان کم است نمیتواند مانع غیر قابل رفعی در راه انقلاب بشود. (راجع به اصول لنینیسم صفحه ۳۱، چاپ پکن تاکید از ماست). این جملات بروشنی نشان میدهد که اصولاً طرح مسأله عملی انقلاب با گذشته فرق نموده است. نفوذ امپریالیسم در کشورهای تحت سلطه و استثمار شدید خلقهای این جوامع که بمعنی تشدید تضادهای درونی آنها و تعدیل تضادهای جوامع مترویل است، تاثیراتی که امپریالیسم در روند رشد زیربنائی جوامع تحت سلطه بجای میگذارد و آنرا از مسیر طبیعی رشد خارج نموده و قشرنندیهای جدیدی بوجود میآورد، تاثیر تضادهای امپریالیست ها با یکدیگر و سرشکی بحرانهای امپریالیستی بروی خلقهای

تحت ستم، . . . . این جوامع را به نسبت های مختلف برای انقلاب آماده میسازد. با اینحال رسیدن شرایط عینی انقلاب در سیستم امپریالیستی بمعنی در آستانه انفجار قرار گرفتن همه جوامع بیکسان و در یکزمان نیست. انقلاب در آن جوامعی زودتر از همه بوجود خواهد آمد که ضعیف ترین حلقات رتجیبر امپریالیستی را تشکیل دهند. در سالهای ۱۹۰۰ روسیه اولین کشوری بود که شرایط عینی انقلاب بیش از جوامع دیگر در آنجا رشد کرده بود. این موضوع در کتاب "راجع به اصول لنینیسم" بطور کامل مورد بحث قرار گرفته است و نشان داده شده که چرا روسیه در آنزمان گره گاه تضادهای امپریالیستی بشمار میرفت. بنابراین برای تبیین رشد شرایط عینی انقلاب در جامعه معینی باید چگونگی شدت وحدت تضادهای درونی آن جامعه را که در ارتباط مستقیم با انعکاس تضادهای امپریالیستی قرار دارد، در نظر گرفت.

اولین بار لنین با تعلیم خلاق از آموزش های

مارکس و انگلس در مورد انقلاب مداوم و بسط و عمیق‌تر نمودن آن تعلیمات ثابت نمود که پرولتاریا می‌تواند رهبری انقلاب بورژوا - دموکراتیک را بعهده گرفته و بکمک دهقانان و خرده بورژوازی شهر، آن انقلاب را به ثمر برساند و با انقلاب مداوم رهبری پرولتاریا را به دیکتاتوری پرولتاریا تبدیل کند. یا می‌توان گفت در مرحله اول يك انقلاب سیاسی انجام بدهد. یعنی انقلابی که با وجود انتقال قدرت به دست پرولتاریا و متفقین اش روابط تولیدی سرمایه داری در جامعه باقی میماند. تا زمانیکه انقلاب به مرحله سوسیالیستی وارد شود. در انجام این انقلاب سیاسی پیشاهنگ پرولتاریا دارای نقش برجسته ای است.

در شرایط سیستم جهانی امپریالیسم، در زمانی که شرایط برای انقلاب پرولتری بطور کلی رسیده است، پیشاهنگ بیش از هر زمان دیگر می‌تواند و باید نقش خطیر خود را در آماده سازی توده ها برای انجام موفقیت آمیز انقلاب بازی نماید. اگر در يك انقلاب

اجتماعی رشد عوامل زیربنایی نقش درجه اول بازی میکند، در اینجا که این نقش بازی شده است، نقش پیشاهنگ در تسریع رسیدن لحظه انقلاب و کسب پیروزی برجستگی خاص و نقش بسیار با اهمیت پیدا میکند. مسلماً ما قصد انکار تعیین کننده بودن عوامل زیربنایی در آخرین تحلیل را نداریم و معتقد نیستیم که فراهم بودن شرایط عینی انقلاب بمعنی آمادگی تمام شرایط لازم و کافی برای انجام موفقیت آمیز انقلاب است و همه چیز بستگی به انقلابیون دارد! نه، همه چیز بستگی به انقلابیون ندارد ولی آن چیزی که در دوران امپریالیسم، در عصر دیکتاتوری پرولتاریا وابسته به تاثیر انقلابیون می‌باشد، بسیار خطیرتر، بسیار سنگین تر از مرحله ما - قبل این دوران است. باید بدانیم که اتفاقی نبود که اکونومیست‌ها در روسیه بارها و بارها، لنین و رفقایش را به غلو در نقش عنصر آگاه متهم می نمودند و عبارت - هائی که "اقتصاد تعیین کننده است" "اقتصاد مقدم بر سیاست است" مسایل درست ولی کلی را

بدون توجه به زمان و مکان مطرح مینمودند و نظریات  
لنین را ایده آلیستی تلقی میکردند. اتفاقی نبود که  
يك دوره از مبارزه ایدئولوژیک لنین صرف مبارزه  
با اکنومیست‌ها و اثبات نقش مهم سازمان انقلابیون  
حرفه ای و اثبات نقش حزب پیشاهنگ، شکل و کیفیتی  
که این حزب بنا به اقتضای شرایط و وظایف خاص  
به خود بگیرد، میشود.

در روسیه در دوران اولیه رشد امپریالیسم و  
فراهم شدن شرایط عینی انقلاب در آنجا وظایفی که  
بلشویک‌ها بعنوان پیشاهنگان انقلاب بردوش می-  
کشیدند، از هر لحاظ بسیار متفاوت تر از نقشی بود که  
در دوره قبلی، انقلابیون پرولتری در غرب بعهده  
داشتند. در این دوره مساله سرنگونی حکومت در  
دستور کار قرار میگیرد و توده‌ها برای انجام این وظیفه  
مشکل میگردند. <sup>۱</sup> با اینحال تا زمانیکه "تمام طبقه

۱- همانطور که میدانیم اکنومیست‌ها با قرار دادن شعار  
سرنگونی حکومت مطلقه در صدر برنامه جنبش سر-

و توده‌های وسیع خط مشی پشتیبانی از پیشاهنگ  
یا لااقل خط مشی بیطرفی خیراندیشانه ای را در پیش  
نگرفته اند، "پیشاهنگ مجاز به تعرض مسلحانه و آغاز  
قیام برای تسخیر قدرت سیاسی نیست و پیروزی موقعی  
تضمین است که شرایط درست و کاملاً همه جانبه  
در نظر گرفته شده و لحظه قیام کاملاً متناسب  
انتخاب شده باشد. می بینیم در روسیه مرحله

(بقیه پاورقی) سخنانه مخالفت میورزیدند. آنها  
تصور میکردند، هنوز زمان طرح این شعار نرسیده  
است و پیشاهنگان (لنین و رفقاییش) این وظیفه را به  
توده تحمیل میکنند. چرا که طبقه کارگر خود این  
شعار را پیش نکشیده است. لنین در کتاب  
"چه باید کرد" نظر این اکنومیست‌ها  
را مورد بررسی قرار میدهد و تشریح میکند  
که این جماعت چگونه در خدمت بوزروازی قرار  
میگیرند.

تدارك انقلاب از ویژگی های خاصی برخوردار است .  
 اگر در آنجا کار مرحله تدارك توام با دعوت توده جهت  
 سرنگونی تزاریسیم انجام میشود و هنوز شرایط بگونه -  
 ایست که تا آمادگی کامل و صد درصد موقعیت  
 انقلابی تعرض مسلحانه مجاز نیست و اگر مساله قیام  
 يك روز پس و پیش مطرح شود ، فاجعه بیاری آورد ،  
 همه اینها منطبق بر ویژگیهای دورانی است که  
 امپریالیسم در آن قرار دارد .

ولی امپریالیسم مثل هر پدیده دیگری ایستا  
 نبود رشد میکرد کیفیت نوینی میافت و گره گاه -  
 های جدید و حلقه های ضعیف تری در کشورهای تحت  
 سلطه بوجود آورده ، تکوین انقلابهای ظفرنمونی را  
 در آن کشورها باعث میشد . انقلاب چین ، ویتنام ، کوبا ،  
 البته این بدان معنا نیست که در عرصه جهان تنها  
 کشورهای خاصی موقعیت ویژه ای داشته و از موهبت  
 پیروزی برخوردار بودند موهبت پیروزی به کشور ما  
 کمتر از چین و ویتنام ارزانی نشده بود ، اگر در چین  
 بعد از سالها مبارزه و تلاش منطقه "ینان" آزاد

میشود ، در اینجا مناطق گسترده ، و حساسی چون  
 آذربایجان و کردستان آزادی خود را اعلام میکنند .  
 آنچه اساسا موجب پیروزی این جوامع گشت ، نقش  
 خلاق و انقلابی بود که پیشاهنگان بازی نمودند .  
 آنان شرایط مشخص کشور خود را در رابطه با سیستم  
 امپریالیستی و مرحله ای که این سیستم از سر میگذراند  
 باز شناخته و استراتژی خود را بر مبنای تحلیل  
 مشخص از شرایط مشخص ، قرار دادند . در چین الگو  
 برداری از انقلاب روسیه با شدت تمام کوبیده شد .  
 در شهر در انتظار پشتیبانی مستقیم طبقه کارگر و  
 توده های وسیع ماندن ، تا آنگاه که عقب مانده ترین  
 توده ها نیز نظر خیراندیشانه ای نسبت به پیشاهنگ  
 پیدا نمایند و آنوقت دست به قیام مسلحانه زده  
 شود عملا اپورتونیسیم راست از آب درآمد که در -  
 خدمت هیچکس جز بورژوازی نمیتوانست قرار گیرد .  
 مبارزه مسلحانه آغاز شد و مرکز مبارزه انقلابی را در  
 روستاها اعلام نمود . مرحله تدارك انقلاب با مبارزه  
 مسلحانه طولانی - در واقع این مبارزه مسلحانه



طولانی خود، آغاز قیام در چین بود - عجین شد  
 حال نه تنها میبایست در جهت ارتقاء آگاهی  
 سیاسی توده ها و رشد مبارزات خود بخودی آنان  
 کوشید، بلکه میبایست آنان را جهت سرنگونی حکومت  
 بسیج و آماده نمود و در ضمن همه اینها را نیز  
 میبایستی در حین عمل مسلحانه انجام داد. رفیق  
 احمدزاده دقیقاً در رابطه با ویژگی مرحله تدارک  
 انقلاب در چین است که میگوید " آیا کسی هست  
 بگوید که توده های وسیع چین از پیش دارای آگاهی  
 انقلابی بودند و به ضرورت مبارزه مسلحانه و صحت  
 این تاکتیک پی برده بودند؟ " جالب توجه است که  
 اگر شرایط مساعد تکوین و رشد حزب کمونیست در چین  
 با و امکان داد، مدتها این وظیفه را از طریق غیر  
 مسلحانه انجام دهد، در ویتنام حزب مجبور بود از  
 همان ابتدا وظایف مرحله تدارک را با تعرض مسلحانه  
 در هم آمیزد. چنانکه میدانیم بارزترین خصوصیات  
 کمونیستهای ویتنامی این است که میتوانند با  
 تشخیص دقیق و ماهرانه موقعیتهای متفاوت وظایف

این مرحله در آمیخته با مرحله بعدی را با خلاقیت  
 انجام دهند.

در تجربیات این انقلابات چه نکات اساسی  
 نهفته است، آیا این گفته احمدزاده که " عصر لنین  
 نتوانست تصویری از آغاز قیام داشته باشد، چرا که  
 تصویری از جنگ چریکی طولانی نداشت انکار اصول  
 علم لنینیسم است؟ اگر چنین است، انقلاب چین و  
 ویتنام را چگونه میتوان توجیه کرد! واقعیت این  
 است که اگر آغاز این انقلابها در متد و حتی در  
 قانونمندی مسیری که پیموده اند با انقلاب روسیه  
 متفاوت است، ولی هیچیک نافی این امر که انقلاب  
 در شرایط موقعیت انقلابی ممکن و پیروز خواهد شد،  
 نمیشد. در حقیقت خود این انقلابها درست با  
 وجود چنین موقعیتهائی هر چند نارس بسود و  
 ویژگی خود را داشت، بوجود آمدند. اگر در روسیه  
 تعرض مسلحانه (قیام) موقعی آغاز میشود که  
 در اثر بحران عمومی، توده ها به حرکات بیسابقه  
 تاریخی دست میزنند و تضاد های درونی طبقه حاکمه

در نقطه اوج خود است، در چین و ویتنام شرایط لازم برای این تعرض موقعی است که بحران های دامنگیر سیستم سرمایه داری، امپریالیست ها را به جنگ با یگدیگر کشانده و در اثر سرشکنی این بحرانها بروی خلق های این کشورها آنان را با توجه به سنت مبارزاتی و پیشاهنگان انقلابی بسوی مقاومت و مبارزه ای وسیع رانده و در جانب ارتجاع نیز حربه های قوی-تری را برای مقابله با جنبش ایجاب کرده است . بنابراین موقعیت انقلابی ناکامل و یا بدیگر سخن شرایط لازم برای تعرض مسلحانه ، پیشاهنگان چین و ویتنامی را به ضرورت آغاز قیام که فرم و محتوای آن با قیام ناگهانی روسیه متفاوت است، واقف میسازد . لودوان در مورد انقلاب جنوب ویتنام در کتاب "مسائل اساسی و تکالیف اصلی" چنین میگوید "هنگامیکه حکومت دست نشانده در جنوب کشور ما مجبور شد که وحشیانه ترین موازین فاشیستی را علیه مردم اتخاذ کند، این بمعنی آن بود که در عرصه سیاسی شکست حیاتی خورده است و وضع انقلابی

در حال کامل شدن بوده و انقلاب میتواند شروع شود و در حقیقت شروع هم شد - " ص ۶۲ . مساله ای که مجددا باید مورد تاکید قرار گیرد این است که در شرایط انقلاب چین و ویتنام وظایف مرحله تدارک انقلاب بهیچوجه فراموش نمیشود ، و نمیتواند نیز فراموش شود . بدون ارتقاء سطح آگاهی توده ها ، بدون استفاده از کلیه شیوه های مبارزاتی ، بدون استفاده از کلیه امکانات قانونی و غیرقانونی برای انجام این امر و رشد روحیه مبارزاتی توده ها ، بدون بسیج ، سازماندهی توده ها ، هیچ انقلابی نمی تواند پیروز شود . بدون توده ها انقلاب مهمومی بخود نمیگیرد . مساله تنها این است که در این جوامع وظایف دو مرحله در هم می آمیزند . این مساله در دوره های بعدی رشد امپریالیسم با توجه به تاثیرات این رشد در جوامع تحت سلطه بصورت بارزتری خود را نشان میدهد . اگر در ویتنام نمیتوان مرحله تدارک انقلاب را از مرحله آغاز انقلاب با خطی مشخص جدا نمود ، اگر در آنجا حزبی که

شوراهای ننگ تینه را تشکیل میداد، حزبی که برای تسخیر قدرت سیاسی می جنگید، خود در جریان همین درگیری تکوین یافت و رشد نمود، در کوبا مرحله تدارک انقلاب از همان ابتدا، قبل از اینکه انقلابیون فرصت تشکیل حزب را بیابند با تعرض مسلحانه توام گشت و پیشاهنگان، سازمان انقلابی خود را در جریان همین تعرض مسلحانه مستحکم ساختند. درست است که شرایط ویژه ای امکان پیروزی را در مدت کوتاهی برای آنان فراهم نمود، اما آغاز مبارزه مسلحانه بعنوان اصلی ترین راه کسب پیروزی ناشی از شرایط ویژه نبود. با کار آرام سیاسی، شرایط ویژه هر چه بود پیروزی ببار نمیآورد.

واقعیت اینست که بعد از جنگ جهانی دوم، امپریالیسم وارد دوران جدیدی از بحران های خود شده است. رشد بیسابقه تکلیک، کشفیات گوناگون علمی و ... بارآوری تولید را بمقیاس عظیمی گسترش داده است. و درست در زمانیکه امپریالیست ها احتیاج هر چه بیشتری به بازار پیدا نموده اند،

کشورهای تحت سلطه ای چون ویتنام، کوبا و ... آزادی خود را اعلام داشته و از مدار بازارهای امپریالیستی خارج گشته اند. باین ترتیب با تهدید قسمت بزرگی از بازارهای امپریالیستی توسط کشور های سوسیالیستی، در شرایطی که امپریالیست ها از براه انداختن جنگ های خونین با یگدیگر اجتناب میورزند، امپریالیسم در بحران های بزرگ و مداوم گرفتار آمده است. او دیوانه وار می کوشد، نفوذ خود را بیش از پیش در کشورهای تحت سلطه افزایش دهد، تا شاید از بحران خلاصی یابد ولی حاصل این نفوذ بیشتر، چیزی جز کشاندن بحران های خود در قلب دور افتاده ترین نقاط این جوامع ندارد، در عین حال که این امر خود رشد جنبش های آزادیخواهی را شدت و گسترش میبخشد. برآستی که سرمایه داری گورکن خویش را در بطن خویش می پروراند.

سرشکنی بحران های اخیر امپریالیستی بسروى توده های جوامع تحت سلطه و تأثیری که رشد امپریالیسم در روند تکاملی این جوامع بجا میگذاشت،

نمیتوانست در پایان موجب تشدید ناراضیاتی شدید در بین توده ها نشود و حلقه های ضعیف تر را در زنجیر امپریالیستی در آستانه انفجارهای انقلابی قرار ندهد. از همین رو حکومت های مرتجع نیز نمیتوانستند با همان شیوه های گذشته، نقش بازدارنده خود را در تاریخ ایفا کنند. ارگان سیادت طبقاتی برای اینکه عملاً مورد تهاجم قرار نگیرد مجبور شد بخاطر حفظ "نظم" چهره خشن خود را بدون ماسک، در مقابل توده ها به نمایش بگذارد. مسلماً این چهره بستگی به شرایط و ویژگی های هر کشوری شکلهای متفاوت بخود میگیرد و درجه ملایمت یا خشونتشان، فرق میکند. ولی بهر حال شیوه اساسی مقابله این سیادت طبقاتی با جنبش خلق، دیگر تشکیل اتحادیه های زرد و استخدام کشیش گاپون ها نمیتوانست باشد. لذا سرنیزه سرکوب پلیس و ارتش آماده شد تا هر جا لازم آید، عمل کند. واضحست در چنین فضائی مبارزه نیز اشکال نوینی بخود میگیرد و روند رشد آن دیگر نمیتواند از پروسه های اعتصابات

اقتصادی تظاهرات سیاسی و سپس قیام مسلحانه رهبری شده بگذرد این مبارزه در اشکال خود بخودی یا بصورت کم دامنه و پراکنده و یا بصورت تظاهرات قهرآمیز و انفجارهای تند خشم طبقاتی بوقوع می پیوندد.

شدت یافتن تضاد خلق ها با امپریالیسم و شرایطی که با توجه به کیفیت این تضاد در بسیاری از جوامع تحت سلطه و بعنوان نمونه در کشور ما ایجاد شده است، اگر موقعیت انقلابی نامیده نشود (که با تعریف لنینی آن نمیتواند نیز نامیده شود)، شرایطی است که مبارزه مسلحانه را نه تنها از نظر استراتژیک بلکه از نظر تاکتیک نیز در برنامه قرار انقلابیون قرار میدهد. بیهوده نبود که لنین از قول کائوتسکی گفت "بحران های آینده اشکال نوینی از مبارزه را بدنبال خواهد آورد که در شرایط کسوفی نمیتوان آنرا پیش بینی کرد" (نقل از جنگ پارتیزانی ص ۱) و همچنین در جزوه برنامه جنگی انقلاب پرولتاریائی گفت "امروز بورژوازی امپریالیست نه تنها

کلیه مردم، بلکه جوانان را نیز نظامی میکند، فردا شاید به نظامی کردن زنان نیز اقدام نماید. ما باید در این باره بذوئیم چه بهتر هر چه سریعتر به پیش. هر قدر این عمل سریعتر باشد، بهمان نسبت نیز قیام مسلحانه بر ضد سرمایه داری نزدیکتر میگردد. ”

مسئله در دستور قرار گرفتن مبارزه مسلحانه نمیتواند در تمام جوامع یک شکل و یک مضمون داشته باشد، در جوامعی مثل جامعه ما از همان اول، وظیفه افشاء گریه‌های همه جانبه و ایجاد سازمان انقلابیون حرفه‌ای که ابتدا مطرح است، عمدتاً با اتکاء بر تاکتیک مسلحانه صورت میگیرد ولی این درست نیست که انقلابیون جوامع دیگر با هر اوضاع و احوالی این چنین کنند و اگر شرایط خاصی امکان کار سیاسی صرف را هر چند برای مدت کوتاهی بآنها دهد، از این موقعیت استفاده ننمایند با توجه به اوضاع و احوال اقتصادی- اجتماعی و سیاسی و سنت‌های مبارزاتی... که در کشورهای مختلف ویژگیهای خاص خود را دارد، احتمال دارد شرایط ویژه‌ای مثلاً وجود شبه دموکراسی موجب شود

که برای یک دوره انقلابیون عمدتاً از طریق تاکتیک‌های غیر مسلحانه وظایف اولیه خود را انجام دهند؛ با توجه باینکه امکان تغییر دوره‌های آرامش و تبدیل آن به دوره‌های انفجار، تخییر شبه دموکراسی‌ها به دیکتاتوریه‌های نظامی در مرحله کنونی سریع میباشد، مبارزه مسلحانه همواره در دستور قرار دارد و از اینرو حتی در دوره‌هایی که از تاکتیک مسلحانه استفاده نمی‌شود، به دلیل ضرورت و اهمیت بکاربرد این تاکتیک، در موقعیت‌هایی که کاملاً قابل پیش-بینی است، تدارکات تکلیکی و تعلیماتی آن فراموش نمیگردد.

## ” فقدان شرایط عینی انقلاب از دیدگاه رفیق جزنی ”

ما در صفحات قبل خاطر نشان شدیم که چگونه رفیق جزنی مفهوم شرایط عینی انقلاب را بفهم موقعیت انقلابی در نظر می گیرد . بنظر می رسد بدین ترتیب، اختلاف در حد سوء تفاهم در افاده معانی دو عبارت فوق الذکر است . ولی اینطور نیست . بقول خود جزنی ” اگر مسئله بر سر اختلاف در فهم شرایط عینی انقلاب بود، مطلب در همین جا خاتمه می یافت . باز بقول او ” متأسفانه امروز نحوه برخورد با شرایط عینی، اساس یک تلقی نادرست از مبارزه مسلحانه شده است . ” و ما اضافه می کنیم، اساس یک تلقی نادرست از شرایط اقتصادی - اجتماعی جامعه ما امپریالیسم و دولت نیز شده است .  
با اعتقاد جزنی شرایط عینی انقلاب در کشور ما آماده نیست ( به مفهوم واقعی این عبارت نه شرایط

لازم برای پیروزی انقلاب ) . یعنی ما هنوز در دوران انقلاب بسر نمی بریم و حل مساله انقلاب در دستور کار ما قرار ندارد . البته این دید رفیق خود قابل بررسی است ولی مساله ای در این بررسی ایجاد اشکال میکند و آن بکار برد کلماتی از طرف رفیق بدون توجه به مفهوم واقعی آنان و عدم رعایت قیودی است که بهر حال به هر کلمه و عبارتی بسته شده است . مثلاً بکار برد عبارات ثبات دستگاه حاکمه - تمرکز قدرت، شیوه اعمال حاکمیت - که این هر سه معانی خاص خود را داشته و مفهوم خاصی را القاء میکنند . ولی رفیق هر سه این عبارات را بمعنی اعمال دیکتا - توری بکار می برد . یا بکار برد ” عوامل عینی ” و ” عوامل ذهنی ” گاه به مفهوم شرایط عینی و ذهنی و گاه به مفهوم عامل های مادی . و همینطور در مورد حالت رکود و خمود توده ها که با اینکه مفهومی غیر از آنکه رفیق احمدزاده بیان میکند، ارائه میدهد، معیناً با همین مفهوم . کتاب ” م - م - ا - ت ” را به نقد میکشد .

ما در این نوشته می‌کوشیم عمدتاً به دید رفیق از موقعیت اقتصادی - اجتماعی جامعه برخورد نمائیم . البته این برخورد بطور بسیار مختصر نکاتی را در بر خواهد گرفت که مستقیماً در ارتباط با مسأله مورد نظر است . ۱ - نوشتن سیستم در دوران امپریالیسم ، چگونه نوشتنی است و مفهوم شکوفائی در سیستم سرمایه داری وابسته . ۲ - دوران رکود یا رکود مبارزات ۳ - دیکتاتوری رژیم شاه بدلیل لاینحل ماندن تضادهای سیستم ، نه بدلیل حل تضادهای درونی دستگاه حاکمه .

### ” مفهوم نوشتن سیستم ”

اصولاً پرسیدنی است که بحث وجود یا عدم شرایط عینی انقلاب چرا بوجود آمده است؟! اگر مبدا طرح موضوع را از کتاب ” م - م - ا - ت ” در نظر بگیریم در آنجا، این بحث اساساً در ارتباط با حزب توده که رژیم را عقب‌نشینی رژیم در مقابل توده هاتلقی نموده و معتقد به عقب افتادن لحظه مبارزه قطعی

بود مطرح شده است . بطور کلی این بحث تماماً در ارتباط مستقیم با برداشتها و تفسیرهای مربوط به علل و نتایج رفرمهای اخیر ایرانست . قبل از این رفرمها ، هیچکس شکی نداشت که جامعه ما در دوران انقلاب بسر می‌برد . شدت تضادهای خلق با ضد خلق امر مسلمی بود . کسی در آمادگی خلق برای بدوش کشیدن بار مبارزه ضد امپریالیستی وضد فئودالی تردید نمی‌کرد ، بطور کلی همه بوجود شرایط عینی انقلاب قبل از رفرمها اذعان داشتند . اینجاست جان کلام که باید پرسیده شود ، بعد از رفرمها ، بعد از انقلاب سفید شاهانه چه تغییری در بهبودی زندگی خلق ، کدام تعدیل در تضادهای او با ضد خلق رخ داد که در وجود شرایط عینی انقلاب تردید حاصل گشته است . شاید درست بود آن شعار ” اصلاحات ارضی بله - دیکتاتوری شاه نه ” که محتوایی جز تائید اصلاحات ارضی رژیم نداشت ، هر چند ناآگاهانه از طرف عده ای از نیروهای مترقی نیز مطرح شده بود .

امروز نفی شرایط عینی انقلاب حتی منقد سیاسی کاری را به آنجا کشانده است که به نفی این شرایط در دوره قبل از رفرم نیز رسیده است و بدین ترتیب او علیرغم خواست خود در صد توجیه خیانت‌های حزب توده در دوران گذشته برآمده . چیزی که حتی خود حزب توده تاکنون جرات نکرده است با آن (توسل به دلایل زیربنائی) خیانت‌های خود را توجیه نماید .<sup>۱</sup> نفی شرایط عینی

( ۱ ) این دید اکنومیستی خواهد بود ، اگر تصور کنیم تمام شکست‌های جنبش گذشته ایران بدلیل عدم رشد زیر بنا بوده است . خیانت رهبران حزب توده معلول جبر زیربنائی نبود ، بلکه معلول جبری یکسری عوامل مادی بود که خود در ایجاد آن نقش درجه اول داشتند . انسانها (رهبران حزب توده) می‌توانستند بهمانگونه فکر کنند که زندگی می‌نمودند . البته اگر این زندگی را چهار دیواری زندگی فردی در نظر بگیریم چرا که واقعا رهبران خائن حزب توده

انقلاب از طرف جزئی نیز مستقیما در ارتباط با تحلیل رفیق از تحولات گذشته ، می‌باشد هر چند این تحلیل‌ها متفاوت از تحلیل دیگران باشد . رفیق جزئی اساسا از بین رفتن نظام فئودالی و برقراری سیستم جدید را بمعنی تعدیل تضادهای خلق با ضد خلق می‌داند . باعتقاد او با برقراری این سیستم "نارضائیه‌های چشمگیر دوره قبل از رفرم موقتا از بین رفت یا تعدیل پیدا کرد برای اینکه نارضائیه تعدیل

بقیه پاورقی از صفحه قبل - آنگونه فکر کردند که چهار دیواری زندگی خرده بورژوازیشان اجازه میداد . اگر "تئوری نیروهای مولده آقای کائوتسکی" میتواند خیانت رهبران احزاب بین‌الملل دوم را در جریان جنگ جهانی اول که با طرح شعار "دفاع از میهن" مبارزات در حال گسترش توده‌ها را به شکست کشاندند ، توجیه نماید راه برای توجیه خیانت‌های رهبران حزب توده نیز باقی بود .



یافته مجدد رشد کرده و به سطحی بالاتر از سطح قبلی برسد، لازم بود سالهای گذر طی شود" (۱۹).  
 بهمن شماره ۲ ص ۱۱). بنابراین جزئی درست در نقطه مقابل احمدزاده در پاسخ این سؤال که "آیا از بین رفتن يك تضاد و آمدن تضادی جدید، تغییری در تضاد اصلی جامعه ما داده، یا همین تضاد را شدت و وحدت بخشیده است" بآن جواب منفی میدهد. بتصور رفیق "استقرار روابط تولیدی جدید در عین حال بمعنی دادن پاسخ های مناسب تری به نیازهای اقتصادی-اجتماعی است." (همانجا ص ۲۸). بدین ترتیب واضحست که جزئی تحولات اخیر در جامعه ما را همانند تحولات جامعه کلاسیک فرض می نماید. چرا که در جوامع کلاسیک نیز برقراری سیستم سرمایه داری بمعنی پایان دادن به تضادهای طبقاتی نیست. ولی این سیستم تضادها را تعدیل نموده و نارضائی ها را موقتا از بین میبرد. بدان دلیل که سیستم سرمایه داری پاسخ های مناسب تری به نیازهای اقتصادی-اجتماعی میدهد.

در واقع رفیق در تحلیلهای خود از تحولات اخیر ایران درست بآن مساله ای توجه نمی کند که مورد تاکید بسیار زیاد احمدزاده است یعنی تبیین تحولات جامعه ما بدون در نظر گرفتن نقش امپریالیسم در آن. بدون توجه به تضاد اصلی جامعه ما، یعنی تضاد خلق با امپریالیسم. نتیجه بسیار قابل توجهی که رفیق از این گونه تحلیل بآن میرسد. ارزیابی علل رکود و خمود جنبش های خودبخودی توده هاست. بزعم رفیق اگر سیستم جدید به نیازهای اقتصادی-اجتماعی پاسخ های مناسب تری میدهد، اگر سیستم جدید نارضائی ها را موقتا از بین برده یا تعدیل کرده است. اگر باید سالهای گذر طی شود تا نارضائی ها دوباره رشد نمایند و اگر هنوز این سالهای گذر طی نشده اند، پس دیگر چه انتظاری است که توده ها به حرکات خودبخودی دست بزنند، کارگران اعتصاب کنند، دهقانان، خرده بورژوازی شهر، باشکال مختلف هر چند بصورت مسالمت آمیز، اعتراض نمایند. از همین جاست که رفیق مدام تاکید

میکند که ما تا انقلاب فاصله زیادی داریم. از همین جاست که او هر آن اعتقادی که تضاد خلق با ضد خلق را در سطح شهر و روستا شدید میدانند، عنوان گرایش چپ، (اپورتونیسیم چپ) میدهد و با اصرار خاص، نیروهای صادق جنبش را به طرد معتقدین به این نظریه تشویق می‌نماید.

اگر بپذیریم که سیستم "نو" تضادهای خلق را با ضد خلق، تعدیل کرده و سالهای گذر باید طی شود تا نارضائیه‌ها ظاهر گردد. بلافاصله این سؤال پیش می‌آید که ۱۵ خرداد برای چه بود؟ اگر فروکش مبارزه بعد از ۱۵ خرداد را بخاطر تحولات نو در سیستم و تعدیل نارضائیه‌ها بدانیم، پس این چگونه تحولاتی است که از یکطرف نارضائیه‌ها را تعدیل می‌نماید، و از طرف دیگر رژیم خشن تری را به توده‌ها تحمیل میکند. خود رفیق باره — اذعان میدارد که این تحولات، رژیم خشن تری را به توده‌ها تحمیل نمود، تاکنون در سیستم سرمایه داری، کجا دیده شده در شرایطی که مبارزات طبقاتی

در حال فروکش است و تضادها در سطح نازلی سیر می‌کنند، دستگاه حاکمه از طریق دیکتاتوری اعمال قدرت کند؟ بقول رفیق مومنی "مگر نه اینست که احساس خطر رژیم که خود ناشی از رشد امکانات بالقوه مبارزاتی و نیز رشد مبارزات انقلابی ایست، علت مشخص اختناق می‌باشد" آیا اساسا کدامین عامل مادی و در درجه نخست رژیم را مجبور به اعمال دیکتاتوری می‌نماید؟ بنحیر از رشد امکانات بالقوه مبارزاتی توده‌ها!؟

اصولا با اعتقاد رفیق جزئی این "سالهای گذر" چند سال را در بر می‌گیرد؟ آیا در سال ۵۲ (تاریخ نوشتن کتاب) یعنی ۱۰ سال بعد از فرم، هنوز این سالها طی نشده‌اند که رفیق کمبود جنبش‌های توده‌ای را بدلیل نابالغ بودن تضادهای خلق با ضد خلق عنوان می‌کند و به طولانی بودن زمان رسیدن به انقلاب (موقعیت انقلابی) تاکید می‌ورزد؟ و در صفحه ۲۸ از شکوفائی این دوران صحبت می‌کند. هر چند که مدت آنرا بدلیل "نارسائیه‌های عمده و

انکارناپذیر سیستم " کوتاه ذکر می‌کند . ولی کوتاهی این مدت از نظر او درست مانند " سالهای گذر " بسیار طولانی تر از سال ۱۰ سال است . به زعم رفیق در سال ۵۲ ما هنوز فاصله زیادی با آغاز پروسه شدت یافتن تضادهای خلق داریم . به زعم او در این سالها هنوز حتی پروسه قطبی شدن دهقانان رشد نکرده است (همانجا صفحه ۲۹) این نظر رفیق را با گفته های احمدزاده مقایسه کنیم " اگر در فرانسه دو نسل می‌بایست می‌گذشت تا خرابی تصاعدی وضع زراعت و بدهکاری تصاعدی زارع محسوس گردد . در اینجا حتی چند سال هم زیاد بود . تا زارع خود را زیر بار سنگینی از قرض بیابد " ، چرا که سرمایه ها از قبیل آماده بودند تا به روستاها هجوم ببرند . و " منافع دهقانان بر خلاف زمان ناپلئون دیگر با منافع بورژوازی ، با منافع سرمایه هماهنگی ندارد ، بلکه با آن در تضاد است " . کدامیک از این تحلیلها بیانگر واقعیت است ؟

مساله بر سر انکار این نیست که سیستم سرمایه -

داری وابسته ، نسبت به نظام فئودالی متکاملتر است . مساله بر سر انکار قانون عام و مطلق حرکت تضادها و یکسان دانستن تضادهای يك سیستم در ابتدای برقراری و بعد از آن نیست . مساله بر سر آنست که ما نمی‌توانیم پاسخ‌های مناسب‌تر سیستم سرمایه داری وابسته را نسبت به سیستم فئودالی پاسخ‌هایی بدانیم که قادر به تعدیل تضادهای خلق با ضد خلق و بهمزیستی نسبی در آوردن آنها باشد . مساله بر سر آنست که در عصر امپریالیسم ، در عصر گندیدگی و در حال احتضار سرمایه داری ، سخنی نیز از شکوفائی نمی‌تواند در میان باشد . اصولا سیستم سرمایه داری وابسته بکدامیک از نیاز های اقتصادی و اجتماعی توده ها پاسخ گفته ، تحولات گذشته ، برای کدام طبقه و چه اقشاری از خلق شکوفائی داشته است ؟ آیا شکوفائی بورژوازی کمپرا - دور و خرده بورژوازی وابسته بآن می‌تواند شکوفائی جامعه ما شمرده شود می‌دانیم که سهمیم کردن کارگران در سود کارخانجات در مقابل افزایش رو

بتزاید هزینه زندگی دردی از دردهای این طبقه را دوا نکرده است. خرده مالک شدن دهقانان از همان آغاز با پروسه قطبی شدن آنان همراه بود. نیمه پرولتاریای ده که امید تصاحب زمین را بکلی از دست داده در بدر دنبال کار از این دیار به آن دیار روان است و در مقابل فشار زندگی و محرومیت خود به عاملین این محرومیت لعنت می فرستد. خرده بورژوازی سنتی روز بروز با آهنگ بیشتری بسوی ورشکستگی می رود. کارمندان جزء، معلمین و مستخدمین ادارات... حقوق خود را در مقابل افزایش هزینه زندگی تکافوی مخارجشان نمی بینند. تنها زندگی خرده بورژوازی وابسته در این سالها روی شکوفائی بخود دیده است. در حالیکه رونمای خشن این سیستم او را نیز آزرده میسازد این چگونه پاسخی به نیازهای اقتصادی-اجتماعی جامعه است که در سال ۹۴ قحطی سراسر بلوچستان را فرا میگیرد. دهقانان "رازلیق" دهقانان "چیچالی" خان "از" برکت" فشارها و اقدامات مربوط به این

سیستم "نو" بدون حضور هیچ پیشاهنگی به درگیری مسلحانه با نیروهای سرکوبگر رژیم می پردازند. ماهیگیران شمال، دامداران مجاور جنگلهای "ملی" گاه و بیگاه مورد اصابت گلوله های مدافعین این سیستم "نو" قرار می گیرند. و بسیاری نمونه های دیگر در همان سالهای اول بعد از فرم که بیانگر چگونگی نوشدن سیستم حاکم بر وطن ما و چگونگی پاسخ به نیازهای خلق است.!

### "دوران رکود سیاسی، یا رکود مبارزات"

همانطور که در اول این مبحث گفتیم رفیق جزئی معنای واقعی مفاهیم را همواره رعایت نمیکند مثلاً در صفحه ۷۰ می نویسد "در موقعیت های انقلابی تحت تاثیر عوامل عینی و ذهنی توده ها به حرکت در آمده و تهاجم خود را بر ضد نظام موجود و رژیم نماینده آن آغاز می کنند." بنظر میرسد در اینجا منظور رفیق از عوامل عینی و ذهنی همان شرایط بحرانی

است که هم استثمار شوندگان و هم استثمار کنندگان را در بر می گیرد و رسیدن موقعیت انقلابی را ممکن می گرداند. ولی رفیق در دنباله مطلب می نویسد "چنانچه این تهاجم به نتیجه نرسد، خواه عوامل عینی به رشد لازم نرسیده باشد، خواه کمبود عامل ذهنی مثلا فقدان پیشاهنگ عامل شکست باشد..." ما ناچاریم سؤال کنیم این بچه معناست که تهاجم صورت بگیرد ولی عوامل عینی به رشد لازم نرسیده باشد، مگر بدون رشد لازم و کافی این عوامل وجود موقعیت انقلابی قابل تصور است؟ آیا نرسیدن عوامل عینی به رشد لازم غیر از این معنی می دهد که هنوز تضادهای جامعه در حالت مسالمت جویانه بسر می برند؟ یعنی هنوز تا رسیدن به مرحله تصادم شدید فاصله دارند؟ و آنوقت چگونه می توان گفت موقعیت انقلابی فرا رسیده، یعنی تضادها در آنتا-گونیسم کامل هستند و توده ها بحركات بیسابقه تاریخی دست زده اند؟! در کدام يك از موقعیت های انقلابی مورد نظر رفیق جزئی انقلاب مشروطیت

سالهای ۳۲ - ۳۰، انقلابهای ۶۳ - ۱۸۶۱ و ۱۹۰۵ روسیه عوامل عینی به رشد لازم نرسیده بودند و شکست انقلاب معلول عدم رشد عوامل عینی بوده است؟" ۱

در صفحه ۹ (همانجا) نیز که رفیق از عوامل موثر در مدت دوره رکود صحبت می کند، از طرفی این موضوع را در ارتباط با جمله لنین در تعیین موقعیت انقلابی بکار می گیرد و از طرفی قصد برخورد به نظرات رفیق احمدزاده را در این مورد دارد.

(۱) بنظر میرسد رفیق جزئی عوامل مادی علل شکست انقلاب مشروطیت را با این موضوع اشتباه میکند در این انقلاب خصلت های سازشکارانه بورژوازی که عمدتاً تجاری بود و به انقلاب ضربه زد. آیا می توانیم از این موضوع نتیجه بگیریم که انقلاب مشروطیت ما محکوم به شکست بود. چرا که بورژوازی صنعتی رشد لازم را نکرده بود. اگر چنین است چرا از خیانت و سازشکاری بورژوازی صحبت می کنیم. آیا از نظر زیرنمایی،

لذا مفهوم رکود - خمود - سکون معنای مشخص بخود نمی‌گیرد .

میدانیم آنچه که از طرح "عوامل موثر در دوره رکود توده ها" مورد نظر رفیق جزئی است، اساسا برخوردار انتقادی بنظرات رفیق احمدزاده است که معتقد بود، فقدان یا رکود جنبشهای خودبخودی توده ها ناشی از رشد ناکافی تضادها نیست و بطور کلی حالت خمود و سکون توده ها، دلایل رونیائی دارد که اعمال دیکتا-توری اساس آنها تشکیل میدهد . ببینیم مسائلی که رفیق جزئی در این مورد مطرح میسازد چگونه به نظرات

---

بقیه پاورقی از صفحه قبل - امکان برقراری سیستم بورژوائی هر چند بمدت کوتاه در کشور ما نبود؟ آیا نمایندگان بورژوازی در انقلاب نمیتوانستند بعنوان عاملین ذهنی، نقش بهتری در انقلاب ایفا کنند (همانطور که سون یاتسن کرد) . از همه اینها گذشته صنعتی یا تجاری بودن بورژوازی چه ربطی به این موضوع دارد که موقعیت انقلابی فرا برسد

احمدزاده ارتباط دارد . او برای تعیین عوامل موثر در دوره رکود توده ها، از جمله لنین در تعیین موقعیت انقلابی کمک می‌گیرد . هم در تعیین موقعیت انقلابی و هم آنجا که لنین از دوران رکود سیاسی، صحبت می‌کند، بهیچوجه و هرگز از رکود مفهوم حالت خمود و سکون را افاده نمی‌کند . او از دوران رکود سیاسی و از مبارزات مسالمت جویانه توده ها صحبت می‌کند؛ نه از فقدان یا رکود مبارزات مسالمت جویانه، دوران رکود سیاسی یا دوره ای که توده ها در حالت مسالمت جویانه قرار گرفته اند، دوره ای نیست که وجه مشخصه آن همانند مبارزات خودبخودی کشور ما در گذشته . مبارزات پراکنده، کم وسعت و قلیل باشد دوره ای نیست که توده ها به مبارزات گسترده مبادرت نکنند. دوره ایست که این مبارزات حالت مسالمت جویانه دارد . دوره آرامش در نقطه

---

بقیه پاورقی از صفحه قبل - بدون اینکه رشد عوامل عینی موجب این فرا رسیدن باشد .

مقابل دوره طوفانی است. دوره ایست که مبارزه سیاسی نیز در اعتلای خود نیست. بنابراین لنین از دوران رکود صحبت می‌کند. از دوران قبل از تصادم تضادهای حاد طبقاتی و نه از رکود مبارزات. ولی مشخص نیست که رفیق جزئی کدامیک از این دورا مورد نظر دارد؟ اثر منظور نظر او دوران رکود است، این موضوع ربطی به نظر احمدزاده ندارد. چرا که او شرایط عینی انقلاب را آماده می‌داند و جامعه ما را در آن دوران ذکر نمی‌کند و خود آشکارا می‌گوید "هر کجا ظلم هست، مقاومت هم هست. اما چگونه مقاومتی، مقاومتی پراکنده و محدود. پس بهتر است، از رکود مقاومت، رکود جنبش‌های خودبخودی و عدم رشد آن صحبت کنیم" ولی اگر رفیق جزئی به مفاهیم رفیق احمدزاده توجه دارد و عینا دلایل رفیق را در مورد رکود مبارزات مورد انتقاد قرار می‌دهد، چرا از جمله لنین در تعیین موقعیت انقلابی کمک می‌گیرد. مساله که بر سر علل انقلاب نکردن توده‌ها و یا درجه شرایطی آنها انقلاب می‌کنند، نیست. الهام‌گیری

از جمله لنین در تعیین موقعیت انقلابی تنها جهت پاسخ دادن به سئوالات فوق می‌تواند مطرح باشد والا این جملات چگونه حالت خمود و سکون توده‌های ما را در گذشته توضیح می‌دهد؟! رفیق جزئی مسائلی را مطرح میکند و بآن پاسخ می‌گوید که هیچ ربطی به نقطه نظرات احمدزاده ندارد. رفیق در واقع بدون توجه به مفاهیم احمدزاده، با تکیه به جمله لنین می‌خواهد ثابت کند که علت رکود جنبش‌های خودبخودی توده‌ها در سال‌های مورد بحث حد پائین رشد یافتگی تضادهای آنان است. او از این جمله که "طبقات زحمتکش باید در زیر فشار شدید قرار گیرند و فعالیت توده‌ها افزایش یابد"، چنین نتیجه می‌گیرد که چون در ایران فعالیت توده‌ها در سطح پائین است؛ بنابراین هنوز در زیر فشار شدید قرار نگرفته‌اند. بدون آنکه به این موقعیت توجه کند که توده‌های ما "نمی‌پرسند چرا باید مبارزه کنیم، می‌پرسند چگونه می‌توانیم مبارزه نمائیم" بدون آنکه نقش برجسته هیولای سنگین سر

نیزه، دیکتاتوری خشن رژیم، تاثیرات اجتماعی خیانت های رهبران حزب توده و سازشکاریهای جبهه ملی و فقدان پیشاهنگ را در سالهای مورد بحث در این مکانیزم در نظر بگیرد .

مسئله هنگامیکه تضادها به حد نهائی رشد خود برسند، توده ها به فعالیت بی سابقه تاریخی دست می زنند و بقول رفیق احمدزاده "در لحظاتی که کاسه صبر توده ها لبریز می شود، توده ها نیز به حرکت در می آیند" و در چنین شرایطی خشن ترین دیکتاتوری-ها هم قادر به جلوگیری از طغیان توده ها نیست ولی مساله بر سر آنست که در فاصله ای که تضادها به نهایت رشد خود نرسیده اند، انعکاس تضادهای شدید ولی به نهایت نرسیده چه خواهد بود؟ آیا انعکاس این تضادها همان مبارزات پراکنده با فاصله زمانهای طولانی، فقدان محفل های کارگری، فقدان حرکت های سیاسی - صنفی در میان توده - هاست؟ یا برعکس آنها جنبش های خودبخودی وسیع راه خواهند انداخت و مبارزات سیاسی گسترش

خواهد یافت تا آنگاه که توده ها بحركات بیسابقه تاریخی دست بزنند . در ۱۹ بهمن شماره ۳ صفحه ۹۳، رفیق جزئی در مقابل نظر رفیق احمدزاده که میگوید "فقدان جنبش های خودبخودی توده ها ناشی از ناکافی بودن تضادها نیست" می نویسد "وجود ناکافی تضادها چه معنی میدهد، تضادها از آغاز يك پروسه از لحظه استقرار يك سیستم اقتصادی در بطن این سیستم وجود دارد و ... باین دلیل مبارزه تعطیل بردار نیست". ما قبلا خاطر نشان شدیم که چگونه رفیق برقراری سیستم سرمایه داری را در ایران بفهم نوشدن سیستم و بهمزیستی درآمدن تضادهای طبقاتی و تعدیل نارضائی ها می دانند . این امر برای رفیق بمثابة حکمی است . لذا تعجب آور نیست که وی به نقش عوامل رونائی در به خمود کشاندن توده ها کم بها بدهد و نقش دیکتاتوری رژیم، تاثیر شکست های گذشته را در کشاندن توده ها به یاس و ناامیدی بسیار جزئی تلقی نماید . گویی اگر اساس حرکت توده ها بر مبنای تضادهای زیربنائی



است، این خود به تنهایی کافیت که در هر لحظه چگونگی و شکل حرکت توده ها را تعیین کند اگر حرکت توده ها (بدون توجه به زمان و مکان) همواره بیانگر شدت و حدت تضادهاست، بنابراین باید اعتصاً مداوم توده های کشورهای مترویل را بیانگر رشد بیشتر تضادهای آنان در مقایسه با تضادهای توده های جامعه خود بدانیم.

درست است که تضادها از آغاز يك سیستم اقتصادی در بطن این سیستم وجود دارد، ولی آیا کیفیت این تضادها در آغاز همه سیستمهای اقتصادی یکسان است؟ اگر اطلاع از عمر سیستم همواره کافی بود کیفیت و حد رشد تضادها شناخته شود، حل مساله انقلاب همچون حل معادله درجه يك آسان میشد. و نقش پیشاهنگ در شناخت تضادها و تعیین برنامه انقلاب مبتنی بر کیفیت این تضادها به درجه آگاهی از عمر سیستم تقلیل داده میشد. یعنی دیگر تاکید بر تحلیل مشخص از شرایط مشخص جامعه، تاکید بر طرح برنامه کار مبتنی بر شرایط مشخص اقتصادی -

اجتماعی جامعه غیر لازم می بود. می بینیم که با بیان این موضوع که "تضادها از آغاز يك پروسه وجود دارند و مبارزه تعطیل بردار نیست" نمی توان نسبت به طرح "رشد کافی تضادها" از طرف احمدزاده بی - توجه بود و همچون مساله ساده ای از کنار آن گذشت. رفیق احمدزاده آشکارا از تضادهای با کیفیت خاص صحبتی کند و رشد تضادهای مشخصی را برای در دستور قرار گرفتن مساله انقلاب کافی می شمارد و از همین روست که او موکداً تفاوت نتایج "اصلاحات ارضی رژیم با يك اصلاحات ارضی بورژوائی کلاسیک" را بیان می کند. برعکس رفیق جزئی آنچنان از نوشتن سیستم و قوانین مربوط به آن صحبت میکند که گوئی براستی سیستم سرمایه داری وابسته با سیستم سرمایه داری کلاسیک دوران رقابت آزاد هیچگونه تفاوتی نداشته، یعنی گوئی امپریالیسم در جامعه ما نقش يك عامل خارجی را بازی میکند. او چنان پایبند این امر است که حتی واقعیت های آشکار و ملموس جامعه ما را در آن قالب می گنجاند. وی در

مقابل طرح این واقعیت‌ها از طرف احمدزاده: "آیا این شور و شوق انقلابیون، این جستجوهای خستگی‌ناپذیر، نیروهای روشنفکری طبقات انقلابی و مترقی در پیدا کردن راه انقلاب، این یورشهای پی‌درپی پلیس، این زندانها، این شکنجه‌ها، این قتلها، انعکاس‌ذهنی آماده بودن شرایط عینی انقلاب نیستند؟ ... و بالاخره آیا این جنبشهای جرقه‌وار و پراکنده توده‌ها دال بر وجود شرایط عینی انقلاب نیست؟" می‌گوید: "اینکه گاه و بیگاه شاهد جرقه‌های اعتراضهای خودبخودی مردم در مقیاس کوچکی بوده‌ایم، انعکاس وجود تضادها، رشد آنها و بالاخره نماینده ضرورت مبارزه است." ما نیازی به شکافتن این موضوع نمی‌بینیم تنها می‌گوئیم کاملاً درست است، این جرقه‌ها نماینده ضرورت مبارزه است. ولی چگونه مبارزه‌ای؟ مبارزه که همواره ضرورت دارد. مبارزه که تعطیل بردار نیست. آیا تمام مسائلی که احمدزاده در رابطه با انعکاس‌ذهنی شرایط عینی انقلاب طرح میکند، در تمام جوامع بدان

گونه است؟ در کجا در کدام جامعه که شرایط عینی انقلاب فراهم نبوده، چنین انعکاساتی مشاهده شده است؟ مفهوم رشد کافی تضادها از طرف رفیق احمدزاده بروشنی در "م-م-ا-ت" بیان شده است. این همان حد تضادی است که اگر دیکتاتوری نمی‌بود، توده‌ها به خیابانها می‌ریختند، آنها نه برای تحقق خواستههای اقتصادی‌شان بلکه شخصا برای سرنگونی رژیم به میدان می‌آمدند و تنها رژیم پس از بارها توسل به قهر و تجاوز پلیسی و نظامی، تنها بقیمت يك قتل عام، می‌توانستند، باردیگر مردم را به زنجیر بکشند. این آن چیزی است که تجربه آنرا رفیق جزئی خود بیان می‌کند. رشد کافی تضادها، همان حد تضادی است که حل مساله انقلاب را بهمان شدتی مطرح می‌سازد که قبل از فرم.

”دیکتاتوری رژیم شاه بدلیل  
لاینحل ماندن تضادهای سیستم”

بخاطر اینکه دید فوق الذکر رفیق جزئی بیشتر شکافته شود، ما مطالب مربوط به تعیین موقعیت طبقات حاکمه را نیز از ۱۹ بهمن شماره ۲ صفحه ۱۲، مورد بحث قرار میدهیم.

اساسی ترین نکته ای که در این مبحث باید بیاد داشته باشیم اینست که رفیق با استفاده از فرمول لنین در تعیین موقعیت انقلابی میکوشند با نشان دادن موقعیت طبقات حاکمه ایران در دوران قبل و بعد از رژیم اثبات نمایند که موقعیت کنونی دستگاه حاکمه بدلیل عدم شرایط عینی انقلاب می باشد. رفیق جزئی می نویسد ”دستگاه حاکمه بطور کلی دو حالت دارد. در یک حالت به تضادهای درونی خود غالب آمده، دستگاه اداری و نظامی را نوسازی کرده و از تمرکز قدرت برخوردار است. در حالت دیگر بر اثر تضادهای درونی و فرسودگی سیستم دچار

پراکندگی شده اعمال حاکمیت برایش دشوار میگردد. . . . ” آنطور که رفیق در این مبحث نشان می دهد. منظور نظر او از حالت اول موقعیت دستگاه حاکمه بعد از رفرمهای سال ۴۱، تاکنون و از حالت دوم موقعیت دستگاه حاکمه قبل و بعد از ۲۸ مرداد می باشد. همچنین رفیق در این جملات به خوبی نشان میدهد که از عبارت تمرکز قدرت و اعمال حاکمیت مفهوم واحدی را در نظر دارد که آنها اعمال دیکتاتوری یا بشکل عادی یا به خشن ترین نوع خود می باشد.؟ خود رفیق در تقسیم بندی موقعیت دستگاه حاکمه در سه دوره این موضوع را کاملاً آشکار میسازد. آنجا که از مرحله اول و از تمرکز قدرت بحث میکند، ”دیکتاتوری فردی شاه” را یادآور میشود و آنجا که از مرحله دوم، دوران دشواری اعمال حاکمیت سخن می گوید، موقعیت دستگاه حاکمه در سالهای ۳۲-۲۰ و ۴۲-۳۲ را مثال می زند که در آن شاه قادر به اعمال دیکتاتوری و یا قادر به اعمال خشن ترین نوع آن نبود. رفیق حتی از ثبات دستگاه

حاکمه نیز این مفهوم را ارائه می دهد . با اعتقاد او از آنجا که در سالهای ۴۲-۳۲. تضادهای درونی طبقات حاکمه و تضادهای خارجی مانع ثبات دستگاه حاکمه می شود، "در این دوره شاه هنوز عامل تعیین کننده سیاستهای داخلی و خارجی نشده است."

ما نیازی به تشریح معانی این سه مفهوم نمی بینیم، مساله مهمی که باید توجه شود این است که رفیق اعمال دیکتاتوری را در ارتباط مستقیم با حل تضادهای درونی دستگاه حاکمه و برقراری سیستم جدید ارزیابی می کند، با اعتقاد او "اگر رژیم در سالهای ۳۲-۲۰ قادر به اعمال دیکتاتوری و سرکوب جنبش های توده ای نیست"، بخاطر آنست که "در این دوره تضادهای درونی و تضادهای خارجی شدید است." اگر در سالهای ۴۲-۳۲ بجای "دیکتاتوری فردی"، دیکتاتوری اشرافی حاکم است، این بدلیل تضادهای درونی طبقات حاکمه یعنی تضاد "فئودالیسم با شیوه کمپرادوری! و تضادهای خارجی یعنی تضاد امریکا

و انگلیس می باشد . و بالاخره بعد از برقراری سیستم جدید و حل تضادهای درونی طبقه حاکم رژیم امکان می یابد که به خشن ترین نوع دیکتاتوری دست بزند . در این که حل تضادهای درونی به دستگاه حاکمه امکان خواهد داد با قدرت هر چه بیشتری در مقابل خلق قرار بگیرد، کمترین شکی نیز نمی تواند باشد ولی آیا قوی بودن دستگاه حاکمه مترادف با دیکتاتوری آنست؟ اگر چنین باشد باید نتیجه گرفت دستگاه حاکمه کشورهای مترویل که در آنجا دموکراسی بورژوائی حاکم است ضعیف تر از دستگاه حاکمه پاکستان و ایران است . رفیق جزئی از یک طرف برقراری سیستم نو را بمعنی تعدیل نارضائی های توده ها می داند و از طرف دیگر به لزوم اعمال دیکتاتوری در تمام دوران چه قبل و چه بعد از فرم تاکید میورزد . در اینجا این سؤال پیش می آید که اصولاً علت وجودی این دیکتاتوری چیست؟ رفیق پیش از آنکه بایست مساله پاسخ گوید، در این مبحث موکداً حل تضادهای درونی دستگاه حاکمه را دلیل اعمال دیکتاتوری در

شرایط کنونی ایران ذکر می‌کند. در حالیکه اگر حل تضادهای درونی دستگاه حاکمه بخودی خود کفایت تا رژیم‌ها اعمال دیکتاتوری نمایند، می‌بایست با استقرار سیستم سرمایه داری در اروپا خشن‌ترین و فزونی‌ترین دیکتاتوری‌ها برقرار می‌شود، شکل حاکمیت سرمایه داری بدان دلیل دموکراسی است که بورژوازی در دوران رقابت بسر میبرد و تضادهای سیستم در اعتدال قرار دارند. اگر در شرایط کنونی علی‌رغم سلطه سرمایه داری انحصاری در کشورهای متروپل، هنوز شیوه حکومت در این جوامع دموکراسی است، بجهت آنست که سرمایه داری با غارت کشورهای تحت سلطه، تضادهای درونی جامعه خود را در اعتدال باقی نگذاشته است. هر چند باز ستاندن دموکراسی که مبارزات طبقه کارگر در قرن‌های گذشته، در ایجاد آن نقش وافر داشته است کار آسانی نیز نمی‌باشد. تعجب‌آور است رفیق جزئی که خود بارها از دیکتاتوری بعنوان شیوه

حکومتی سیستم "فئودال-کمپرادور" و سرمایه-داری وابسته ایران نام می‌برد، چگونه از همزیستی تضادهای سیستم در این دوره سخن بماند می‌آورد و دیکتاتوری رژیم را بدلیل فقدان شرایط عینی انقلاب ذکر می‌کند؟ اگر در جوامع اروپایی بعد از استقرار سرمایه داری که جامعه در دوران قبل از شرایط عینی انقلاب بسر میبرد، کیفیت تضادها بدانگونه است که نه تضادهای درونی دستگاه حاکمه و نه تضادهای خلق با این دستگاه خطر جدی محسوب نمی‌شود، و درست بدلیل دورنمای بی‌خطر جنبش‌های توده‌ای برای مقابله با آن نیازی به اعمال دیکتاتوری نیست، در اینجا (کشورهای تحت سلطه) اعمال دیکتاتوری سرپوشی روی تضادهای لاینحلی است که در عصر دوران انحصارت، قادر به حل آن نیستند آیا ما می‌توانیم در سیستم سرمایه داری وابسته حتی تصور بی‌خطر بودن جنبش‌های خلق را بکنیم و کیفیت تضادهای این سیستم را بصرف اینکه جدیداً مستقر

## ” شرایط عینی انقلاب از دیدگاه

رفیق احمدزاده ”

در مورد شرایط عینی انقلاب، متاسفانه رفیق جزئی و رفقای هم‌نظرا و نتوانسته‌اند تعمق کافی در بررسی اصلاحات ارضی که احمدزاده ارائه می‌دهد، بنمایند و استعداد شرف‌اورا در مقایسه تحول بورژوازی در دو شرایط متفاوت، شرایط کشور فرانسه که این تحول تحقق یافت، و شرایط کشور تحت سلطه امپریالیستی ما که سرمایه‌داری وابسته موجد آنست، درک نمایند. در سرتاسر کتاب ”م-م-ا-ت“ مفهوم رفیق احمدزاده از شرایط عینی انقلاب همان مفهوم واقعی منطبق بر دید مارکسیستی این عبارت است. در این کتاب چندین بار این عبارت مورد استفاده قرار گرفته و هر بار رفیق توجه خواننده را به تعمق در صفحات اول کتاب که شرایط عینی جامعه مورد بررسی قرار گرفته است جلب می‌نماید. مثلاً در صفحه ۶۵ رفیق

شده با تضادهای سیستم سرمایه‌داری کلاسیک در آغاز برقرارش یکسان بدانیم و معتقد شویم جامعه ما نیز در دوران انقلاب بسر نمی‌برد و شرایط عینی هنوز نرسیده است؟ ما مجدداً تاکید می‌کنیم که بحث بر سر یکسان دانستن تضادهای سیستم سرمایه‌داری وابسته چه در جانب خلق و چه در جانب ارتجاع در آغاز برقراری آن و سالهای بعد از آن نیست. مساله بر سر این است که رفرم‌ها تغییری در بهبود وضع توده‌ها و تعدیلی بین تضاد توده‌ها با ارتجاع نداده‌اند. اینکه نوع این تضادها با گذشته متفاوت است، کیفیت آنها را تغییر نداده است. بوجود آمدن تضادهای جدید مبارزه قطعی را بعقب نیانداخته است.

در مقابل پرسش دلایل وجود شرایط عینی انقلاب ،  
 احتیاجی به تشریح مجدد آن نمی بیند و می گوید:  
 ” آیا ما با تحلیل شرایط عینی جامعه مان این امر را  
 نشان ندادیم ؟ ” و درستی نیز احمدزاده با مقایسه  
 دو شرایط متفاوت، آنرا نشان نداده است ؟ آیا  
 رفیق با مقایسه و تشریح مشخص شرایط زندگی خلق ما  
 که کیفیت تضادهای او را با امپریالیسم و بورژوازی  
 کمپرادور نشان میدهد ، باثبات فراهم بودن شرایط  
 عینی انقلاب نمی پردازد ؟ ” اگر در فرانسه دو نسل  
 می بایست بگذرد و . . . ولی در ایران چند سال هم  
 زیاد بود . . . ” این بمعنی چیست ؟ غیر از اینکه  
 تضادها به آن حد رشد کرده اند که ” حل مسالسه  
 انقلاب ” در دستور قرار گرفته باشد . با اعتقاد احمد  
 زاده اگر تحولاتی روی داده ، اگر تضادهای جدیدی  
 بوجود آمده ، این تحول و بوجود آمدن این تضادهای  
 جدید نه در عصر سرمایه داری کلاسیک ، بلکه در  
 دوران امپریالیسم صورت گرفته . آنهم امپریالیسم نه  
 در عصر لنین ، امپریالیسم در شرایطی که با بحرانهای

عظیم و همیشگی دست بگیر بیان است . بنظر احمدزاده  
 از بین رفتن يك تضاد و آمدن تضاد جدید تشییری در  
 تضاد اصلی جامعه ما نداده است ، بلکه این تضاد را  
 حدت و شدت بیشتری بخشیده است . چرا که به  
 امپریالیسم بیشتر امکان داده است که بحرانهای  
 مداوم خود را بروی تمامی توده های خلق ما تا با عمق  
 روستاها سرشکن نماید . دینر احتیاجی به گذشت  
 دو نسل نیست که سرمایه داری هجوم خود را به  
 مرزهای قطعه زمین ها آغاز نماید و توده های شهری  
 رها شده از بار فشار فئودالیسم مدتی فارغ البال از  
 سلطه جدید به گذران زندگی مشغول شوند ، و  
 پیشاهنگ انقلابی ناظر بر کیفیت تضادها ، هم آهنگ با  
 رشد آرام آنها به فعالیت خود شکل دهد .

در اینجا دهقانان هنوز از بند فئودالیسم رها  
 نشده ناگهان با ” ارگانهای نوین استثمار که در شهر  
 مشغول بچاپ بچاپ و حاضر برای هجوم به روستا  
 بودند ” مواجه شده و دوباره خود را در قید و  
 بندهای جدید می بینند و شهر که ” سالها بود ظم

و استثمار و فقر ناشی از سلطه امپریالیسم را تجربه میکرد " از همان آغاز قید و بندهای سیستم نوین و سلطه جابرانه آن را بر خود حس می‌نماید و تحکیم سلطه امپریالیستی با توجه به اثرات همه جانبه اقتصادی - اجتماعی سیستم نوین، حل مساله انقلاب را بیش از پیش اجتناب ناپذیر می‌سازد .

اگر امپریالیسم اوایل قرن بیستم " با استثمار این کشورها ناآزادیر باید در آنجا راههای آهن، کارخانه، مراکز صنعتی و تجاری بر پا سازد، پیدایش طبقه کارگر و تجلی روشنفکران محلی، بیداری افکار ملی، قدرت جنبش‌های آزادیخواهانه " را موجب می‌شود، تحکیم سلطه امپریالیسم در اواخر قرن بیستم در ایران نتایج بمراتب متکامل‌تر از آنزمان بنفع انقلاب ایجاد کرده است . از همین روست که استقرار سرمایه داری وابسته بوجود آمدن تحولات نو و تضادهای جدید در جامعه بر خلاف جوامع کلاسیک تسبییری در تضاد اصلی جامعه (تضاد خلق با امپریالیسم) نداده بلکه آنرا عمیق‌تر نیز کرده است . اگر در جوامع کلاسیک با تحولات

نوین و بوجود آمدن تضادهای جدید " هنوز خیلی مانده تا لحظه مبارزه قطعی فرا برسد " و پیشاهنگ باید با رشد تضادهای سیستم جدید خود را برای "مبارزه قطعی" آماده نماید، در اینجا انکار شرایط عینی انقلاب در دور دست‌ها دیدن مبارزه قطعی، کم بها دادن به نقش خطیر پیشاهنگ در بسیج توده ها برای انقلاب، چیزی جز دید اکونومیستی در خویشتن ندارد .

رفیق احمدزاده عبارت "شرایط عینی" را هرگز به مفهومی غیر از آنکه شرحش رفت، بکار نبرده است. رفیق با اثبات شرایط عینی انقلاب، به اثبات ضرورت مبارزه مسلحانه (بعنوان تاکتیک) در شرایط گونی نمی‌رسد . بلکه فراهم بودن این شرایط را بمعنی رسیدن دوران انقلاب می‌داند . در کتاب "م-م-ا-ت" جملات مشخصی وجود دارد که منظور نظر رفیق را به روشنی بیان می‌کند . مثلاً در صفحه ۶۳ کتاب می‌گوید: "آیا این حکم که جنبش توده ای وسیع انعکاس فراهم بودن شرایط عینی انقلاب است،



اینکه جنبش‌های خودبخودی نشان می‌دهد که دوران انقلاب فرا رسیده است جنبه مطلق دارد؟ ” و یا در صفحه ۶۵ مطرح میکند ” آیا طرح مساله انقلاب در این مقیاس وسیع آیا این همه محافل و گروه‌های مبارز متعلق به همه طبقات ستم‌دیده می‌توانستند وجود داشته باشند بدون آنکه شرایط عینی حل مساله انقلاب را در دستور قرار داده باشد. ” رفیق احمدزاده با اثبات چنین شرایطی در ایران برای حل مساله انقلاب، اولین سنگ بنا را که بتوان جامعه ما را با روسیه مقایسه کرد و آنرا در دوران انقلاب دانست: بدست می‌دهد که اینگونه او از شرایط ۱۹۰۲ روسیه (تاریخ نوشته شدن چه باید کرد؟) بعنوان آمادگی شرایط عینی اسم می‌برد. البته این خود دلیل دیگریست که رفیق شرایط عینی انقلاب را همان موقعیت انقلابی سال ۱۹۰۵ نمی‌داند.

بدین ترتیب احمدزاده بدنبال طرح این موضوع که جامعه ما در دوران انقلاب بسر می‌برد، می‌پرسد: راه ما کدام است؟ امروز بانتظار جنبش‌های توده‌ای

خودبخودی نشستن و آنوقت آنرا هدایت کردن، بدون اینکه دست به عمل انقلابی زده شود، بدون آنکه بکوشیم، شرایط ذهنی را در جریان خود عمل انقلابی به کمال فراهم کنیم، درست بمنزله دنباله روی از جنبش‌های خود به خودی در شرایطی چون شرایط روسیه است. ”

فرا رسیدن دوران انقلاب هر چند نشان می‌دهد که تبلیغ و ترویج قهر انقلابی و عالیت‌ترین شکل آن مبارزه مسلحانه و تدارک آن از نظر استراتژی بیش از پیش در برنامه قرار می‌گیرد، ولی بخودی خود بمعنای کاربرد مبارزه مسلحانه بعنوان تاکتیک نیست و از همین رو رفیق برای اثبات ضرورت مبارزه مسلحانه بعنوان هم استراتژی و هم تاکتیک به فراهم بودن شرایط عینی انقلاب اکتفا نمی‌کند بلکه دلائل دیگری مطرح می‌کند، دلالی که اگر مبتنی بر شرایط عینی نباشد، اساساً دلیل نیست. ضرورت مبارزه مسلحانه در شرایطی مطرح است که رشد شرایط عینی انقلاب، رژیم را بیش از هر زمان دیگری به اعمال

فاشیستی ترین اقدامات سوق داده است و اختناق ناشی از این دیکتاتوری چنان است که با توجه به تاثیر صد درصد منفی خیانت‌های رهبران حزب توده و سازشکاریهای جبهه ملی و شکست مبارزات گذشته، در ذهن توده‌ها هیچ راه دیگری برای راه گشائی مبارزات خلق برای تامین انرژی و ادامه کاری سازمان انقلابیون حرفه‌ای وجود ندارد.

همانطور که قبلاً نیز گفتیم بدون وجود شرایط عینی انقلاب فداکاری و جانبازی پیشاهنگ، قادر نیست توده‌ها را به مبارزه بکشاند. توده‌ای که در دوران انقلاب بسر نمی‌برد و از این رو تضادهایش با ضد خلق از حدت و شدت لازم برخوردار نیست؛ از درون خود انقلابیون حرفه‌ای نیز پیش نخواهد کشید. لذا سازمانی که در چنین دوره‌ای دست به سلاح ببرد، اجباراً بانجا کشیده می‌شود که یا باید در خود حل شود یا مدتی به حرکات آوانتور-یستی اقدام نماید. البته این بدان معنا نیست که اگر شرایط عینی انقلاب آماده بود، جانبازی و فدا-

کاری صرف قادر به بسیج توده‌ها می‌بود. اگر جانبازی قادر است مطلق رژیم را در ذهن توده‌ها بشکند، ولی بخودی خود قادر نیست توده‌ها را بسیج نماید.

عمدتاً آنچه رفیق جزئی را بر آن می‌دارد که نقطه نظرات احمدزاده را "چپ روانه" و حتی ایده - آلیستی اعلام نماید، طرح مساله انقلاب، آغاز قیام از طرف احمدزاده است. رفیق جزئی که روشد جامعه ما را با معیار جوامع کلاسیک می‌سنجد، میگوید "هنگامیکه ما می‌شنویم با آغاز مبارزه مسلحانه انقلاب شروع شده است، ناگزیریم اعتراف کنیم که معتقدان باین مطلب دو چیز را نمی‌شناسند. اول مبارزه مسلحانه را در مرحله حاضر و دوم انقلاب را بطور عام و انقلابی را که ما در پیش داریم بطور خاص" (۱۹ بهمن شماره ۳ صفحه ۹۵) بدون آنکه توجه نماید که مفهوم رفیق احمدزاده از قیام و انقلاب چیست! رفیق احمدزاده کاملاً آگاهانه روی تفاوت این مفاهیم در شرایط کشور ما با گذشته

تاکید دارد. در واقع او می گوید وقتی شرایط لازم برای دست یازیدن به سلاح بوجود آمده، بدون اینکه امکان و فرصت انجام وظایف مرحله تدارک انقلاب وجود داشته باشد، بهر حال قیام آغاز گشته است، قیامی که مفهوم آن با مفهومی که لنین بکار می برد با مفهومی که در چین و ویتنام بخود گرفت متفاوت است. هنگامیکه رفیق احمدزاده از مساله آغاز قیام صحبت می کند بهیچ وجه مسئولیت پیشاهنگان را جهت تدارک انقلاب فراموش نمی کند. رفیق در سراسر کتاب "م-م-ا-ت" از مرحله اول مبارزه مسلحانه مرحله تدارک انقلاب را در نظر دارد. البته نه با صورتی که رفیق جزئی مطرح می کند که گویا یک دوره طولانی کار ما تدارک است و بعد از گذراندن این دوره طولانی هنگامیکه تضادهای بحد کافی رشد کرده اند، این مرحله پایان میابد. رفیق احمدزاده مرحله تدارک انقلاب و آغاز انقلاب را در هم آمیخته میبیند، در عین حال که دیالکتیک تقدم و تأخر مرحله تدارک و خود جنگ و تبدیل دوران آنها

را بیکدیگر از نظر دور نمی دارد و وظایف هر یک از آنها را فراموش نمی کند. آیا این سخنان بمعنسی آنست که ما در شرایطی چون ویتنام زندگی می کنیم و قبل از انجام ابتدائی ترین وظایف خود یعنی افشاء گریهای همه جانبه سیاسی ایجاد سازمان انقلابی بینون حرفه ای ب فکر انجام عملیاتی در جهت مستقیم تسخیر قدرت سیاسی افتاده ایم؟ بهیچوجه چنین نیست. می توان با واقع بینی به این سخنان رفیق احمدزاده توجه کرد "حقیقت آنست که اگر آنوقت (شرایط روسیه) مبارزه با حکومت مطلقه اساسا سیاسی بود اینک مبارزه با حکومت مطلقه اساسا سیاسی - نظامی است. اگر در آنجا در اثر یکرشته مبارزات اقتصادی - سیاسی، ایدئولوژیک پیشرو واقعی بوجود می آمد اینک تنها یک مبارزه سیاسی - نظامی می تواند، پیشرو واقعی را بوجود آورد." رفیق احمدزاده هرگز نه بصرف تنها عملیات مسلحانه امکان بسیج توده ها را بیان نموده و نه فکر کرده است، جانبازی و فداکاری پیشاهنگ کافست تا توده ها

پشت سر ما قرار گیرند و مسلح شوند رفیق بروشنی می‌گوید " ما بهیچ وجه باین زودیه‌ها منتظر حمایت بلاواسطه خلق نیستیم، بهیچوجه انتظار نداریم که خلق هم اکنون بپا خیزد... این گروه‌ها یند که تحت تاثیر مبارزه مسلحانه و حمایت معنوی خلق و با آگاهی بدرستی مشی مسلحانه، دست باسلحه می‌برند" (صفحه ۱۲) و یا می‌نویسد "در شرایط عدم وجود جنبش‌های توده‌ای وسیع، بویژه در روستا، تسلیح فوری توده‌ها هدف شماره یک نیست" (صفحه ۱۳۷ تاکید از ماست). آیا کسی هست که بطور مشخص در کتاب "م-م-ا-ت" نشان دهد که مساله استفاده از کلیه اشکال مبارزاتی نفی میشود. اینکه رفیق به تشریح کامل اشکال مبارزاتی که می‌بایست ما در سالهای بعد از آغاز مبارزه مسلحانه انجام میدادیم و با گذشت زمان و تجربه مبارزاتی، تمام زوایای آنرا روشن می‌ساختیم، نمی‌پردازد، بمعنی انکار اهمیت این مبارزات نیست. مساله این است که "انسانها مسایلی را در مقابل خود قرار می‌دهند

که از عهده حل آن برآیند." با استعداد شگرفی که در احمدزاده سراغ داریم، اگر زنده بود به بهترین وجهی بآنها نیز جواب می‌گفت. ما شکافتن همه جانبه نظرات رفیق احمدزاده و مقایسه آن با نظرات رفیق جزئی را به فرصت دیگری موکول می‌کنیم. جنبش‌های شکوهمند و عظیم چند ماهه اخیر توده‌ها بروشنی آشکار ساخت که آتش زیر خاکستر توده‌ها آنقدرها بی‌رمق نبود. نشان داد که تضادها بحد کافی رشد کرده بودند. نشان داد که رکود مبارزات گذشته بعلت عدم رشد این تضادها نبوده است. نشان داد که ما در دوران انقلاب بسر می‌بردیم و حل مساله انقلاب در دستور کار ما قرار داشت. نشان داد که با نوشدن سیستم لحظه مبارزه قطعی بعقب نیافتاده و فاصله عظیمی با انقلاب نداشتیم. توده‌ها آنچنان مرگ را تحقیر نمودند و چنان قهرمانی و از خود گذشتگی و چنان سطحی از آگاهی سیاسی را از خود عرضه داشتند که نه تنها این باصطلاح پیشاهنگان "سیاسی کار" را

بار دیگر و مجدداً به عقب ماندگی‌شان واقف نمودند، بلکه نوعی عقب ماندن ما را نیز از خود آشکار ساختند. صحبت از این گروهک‌های "سیاسی کار" نیست که هنوز با تاجر آزار دهنده‌ای، در زمانی که در کوچه و بازار، در مسجد، در میان خانواده‌ها، در میان تمامی توده صحبت از مسلح شدن است، در آخرین سنگرهایشان ناله رفتن به میان توده‌ها و "تشکیل" حزب را سر میدهند تا "حزب" دستور مبارزه مسلحانه را صادر نماید. شاید توده‌ها عجز بودند که قبل از تشکیل "حزب" این گروهک‌ها و دستورات آنان باریکاردهای خود را می‌ساختند و مارکس چه خوب گفت "ما بجهان نمی‌گوئیم مبارزات خود را قطع کن آنها ابلهانه اند. که ما می‌خواهیم بتواسم شب (شعار حزبی) درست مبارزه را بدهیم...". این مشتاقان "کار آرام سیاسی" درست در زمانی که توده‌ها با ابتدائی‌ترین وسیله با کوکتل مولوتف با کارد و... بجنگ دشمن می‌روند، در زمانی که نگاره دستان خالی. اما گرم و مشتاق توده برای بر

گرفتن سلاح، هر انقلابی را عمیقاً متأثر می‌سازد که قادر به مسلح کردن توده نشده است، خود با دستانی خالی و روان از پشت توده‌ها، مبارزه مسلحانه ما را جدا از توده می‌نامند. اینها گداهشان تنها عقب ماندگی نیست، اینها منحرف کنندگان اذهان توده، پاسیفیست‌های جنبش انقلابی خلق می‌باشند. آری توده‌ها همه چیز را آشکار ساختند و به ما آموختند که با وجود پاسخ درست به ضرورت‌های جامعه هنوز با آنان فاصله داریم. توده‌ها آماده بودند و ما می‌بایست دانائی و توانائیمان برای بسیج آنان بیشتر از حدی بود که نشان دادیم. وقتی مشاهده می‌کنیم که فاصله دست توانای خلق ما با اسلحه مزدوران دشمن کمتر از نیم متر است، وقتی مشاهده می‌کنیم که ارتشیان مزدور رژیم همانند جزیره‌ای در دریای خلق محاصره شده‌اند، آیا ایمان نمی‌آوریم که ما با انقلاب زمان درازی فاصله نداشتیم؟ آیا قبول نمی‌کنیم که این کم‌کاری بوده است (نه نادرستی دید ما) و توده‌ها

را آنقدر آموزش ندادیم که امروز بجای پرتاب گل به میان ارتشیان با قدرت تمام اسلحه آنها را برگیرند. و بطرف مدافعین این سیستم پوشالی نشانه روند و جنگ سخت و طولانی را برای نابودی این سیستم آغاز نمایند! ؟

### نقل قولهایی از لنین در مورد وضعیت انقلابی

” قانون اساسی که تمام انقلابها و از آن جمله سه انقلاب روس در قرن بیستم آنرا تأیید نموده اند از این قرار است: برای انقلاب کافی نیست که توده های استثمارشونده و ستمکش به عدم امکان زندگی به شیوه سابق پی ببرند و تغییر آنرا طلب کنند. برای انقلاب ضروریست که استثمارکنندگان نتوانند به شیوه سابق زندگی و حکومت کنند. فقط آن هنگامی که پائینی ها نظام کهنه را نخواهند و ”بالائیها” نتوانند به شیوه سابق ادامه دهند، فقط آن هنگام انقلاب می تواند پیروز گردد. این حقیقت را به بیان دیگر چنین می توان بیان نمود: انقلاب بدون يك بحران ملی عمومی (که هم استثمارشوندگان و هم استثمارگران را دربرگیرد) غیر ممکن است. لذا برای انقلاب باید اولاً کوشید تا اکثریت کارگران (یا بهر

حال اکثریت کارگران آگاه، متفکر و از لحاظ سیاسی فعال (کاملاً به ضرورت انقلاب پی ببرند و آماده باشند در راه آن جان خود را نثار کنند. ثانیاً طبقات حاکمه به آنچنان بحران دولتی دچار شده باشند که حتی عقب مانده ترین توده ها را نیز به سیاست جلب نماید. (علامت هر انقلاب واقعی آن است که عده نمایندگان قادر به مبارزه سیاسی در بین توده زحمتکش و ستمکش که تا آن زمان در بیحالی بسر می بردند بسرعت ده برابر یا حتی صد برابر شود.) و دولت را ضعیف سازد و سرنگونی سریع آنرا برای انقلابیون ممکن نماید. (چپ روی - آثار منتخبه در یک جلد - صفحه ۷۵۹)

” برای مارکسیست ها انقلاب بدون وضعیت انقلابی غیرممکن است ولی هر وضعیت انقلابی به انقلاب منجر نمی شود. خصوصیات عمومی وضعیت انقلابی چیست؟ ۱- برای طبقه حاکم حکومت کردن مثل سابق بدون تغییر غیرممکن باشد. ۲- بحران های سیاسی که در طبقه حاکمه و جامعه بوجود

میاید شکاف عمیقی ایجاد میکند و بدین وسیله ناراضا یی ها و خشم پائینی ها افزایش پیدا می کند و آنان از حالت معمولی خود خارج شده و طغیان می کنند. برای اینکه انقلاب بوجود آید این کافی نیست که پائینی ها نخواستند اطاعت کنند بلکه بالائی ها هم نتوانند به حکومت ادامه دهند. در دوران آرامش که توده ها شرایط را تحمل می کنند در زمان های بحرانی از یک طرف بحرانهای ایجاد شده و از طرف دیگر فشار طبقه حاکمه مردم را مجبور به جوابگویی به ضرورت های تاریخی رسالت خود می کنند. بدون وجود این شرایط عینی که نه تنها از خواست یک گروه یا حزب بلکه از خواست طبقات نیز جدا است. انقلاب غیرممکن است.

تمامی این تغییرات عینی. وضعیت انقلابی خوانده می شود. چنین شرایطی در ۱۹۰۵ روسیه و در تمام وضعیت انقلابی در غرب ایجاد شده بود. یعنی در سالهای ۶۰ قرن گذشته در آلمان و در سالهای ۱۸۵۹-۱۸۶۱-۱۸۷۹-۱۸۸۰ در روسیه نیز

بود . در چنین موقعیت‌هایی هیچ انقلابی انجام نشد ،  
چرا ؟ باین جهت که از هر وضعیت انقلابی ،  
انقلاب بوجود نمی‌آید . علاوه بر تخییرات عینی که  
در بالا ذکر شد : شرایط ذهنی نیز می‌بایست با آن  
اضافه شود . ” ( نقل از جلد ۲۱ - برخورد با —  
انترناسیونال دوم )

مرداد - شهریور ۱۳۵۷ خورشیدی



هموطنان مبارز!

برای حمایت مادی و معنوی خود  
بآدرس زیر با سازمان ماتماس بگردید:

آدرس پستی

P.O. Box 5101 - Moalla, Aden

People s Democratic Republic of Yemen

آدرس بانکی

National Bank of Yemen

P.D.R.Y., Aden, Steamer point

Account No. 58305